

محتوای سوره لقمان

مشهور و معروف میان مفسران این است که: این سوره در «مکه» نازل شده، گر چه، بعضی مانند «شیخ طوسی» در «تبیان»، اندکی از آیات این سوره را مانند آیه چهارم که: سخن از «نماز و زکات» می گوید، و یا مانند «فخر رازی» که علاوه بر این آیه، آیه ۲۷ را که از «علم وسیع پروردگار» بحث می کند استثناء کرده اند، ولی دلیل روشنی برای این استثناء وجود ندارد، چرا که نماز و زکات (البته زکات به صورت کلی) در «مکه» نیز وجود داشته است، و داستان شرح «وسعت علم پروردگار» نیز چیزی نیست که نشانه مدنی بودن در آن باشد.

بنابراین، سوره «لقمان» به حکم مکی بودن، مشتمل بر محتوای عمومی سوره های مکی است، یعنی پیرامون عقاید اساسی اسلامی مخصوصاً «مبدأ» و «معاد» و همچنین «نبوت» بحث می کند.

به طور کلی، محتوای این سوره در پنج بخش خلاصه می شود:

بخش اول بعد از ذکر «حروف مقطعه» اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن، برای مؤمنانی که واجد صفات ویژه هستند می کند، و در نقطه مقابل، سخن از کسانی می گوید که، در برابر این آیات، آن چنان سرسختی و لجاجت نشان می دهند که گوئی گوش هایشان کر است، علاوه بر این، سعی دارند با ایجاد سرگرمیهای ناسالم دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند.

بخش دوم از نشانه های خدا در آفرینش آسمان و بر پا داشتن آن بدون هیچ گونه ستون، و آفرینش کوه ها در زمین، و جنبندگان مختلف، و نزول باران و پرورش گیاهان سخن می گوید.

بخش سوم به همین مناسبت قسمتی از سخنان حکمت آمیز «لقمان»، آن مرد الهی را به هنگام اندرز فرزندش، نقل می کند که از توحید و مبارزه با شرک شروع شده، و با توصیه به نیکی به پدر و مادر، و نماز، و امر به معروف و نهی از منکر، و شکیبائی در برابر حوادث سخت، و خوشروئی با مردم، و تواضع و فروتنی و اعتدال در امور، پایان می یابد.

در بخش چهارم بار دیگر به دلائل توحید باز می گردد، و سخن از تسخیر آسمان و زمین و نعمت های وافر پروردگار و نکوهش از منطق بت پرستانی که تنها بر اساس تقلید از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند، سخن می گوید، و از آنها بر مسأله خالقیت پروردگار که پایه عبودیت او است، اقرار می گیرد.

و نیز از علم گسترده و بی پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده بر می دارد، و در همین رابطه، علاوه بر ذکر آیات آفاقی، از توحید فطری که تجلی اش به هنگام گرفتار شدن در میان امواج بلا است، به طرز جالبی بحث می کند.

بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان دهنده ای به مسأله معاد و زندگی پس از مرگ دارد، به انسان هشدار می دهد که به زندگی این دنیا مغرور نشود، به فکر آن سرای جاویدان باشد.

این مطلب را با ذکر گوشه ای از علم غیب پروردگار، که از همه چیز در ارتباط با انسان از جمله لحظه مرگ او، و حتی جنینی که در شکم مادر است آگاه است، تکمیل کرده و سوره را پایان می دهد.

ضمناً روشن است، نام گذاری این سوره، به «سوره لقمان» به خاطر همان بحث قابل ملاحظه و پر مغزی است که از اندرزهای «لقمان» در این سوره آمده، و تنها سوره ای است که: از این مرد حکیم سخن می گوید.

فضیلت سوره لقمان

روایات متعددی در فضیلت قرائت این سوره از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و بعضی از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده، از جمله: در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ لُقْمَانَ كَانَ لُقْمَانُ لَهُ رَفِيقًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أُعْطِيَ مِنَ الْحَسَنَاتِ عَشْرًا بَعْدَ مَنْ عَمِلَ بِالْمَعْرُوفِ وَ عَمِلَ بِالْمُنْكَرِ: «کسی که سوره لقمان را بخواند لقمان در قیامت رفیق و دوست او است، و به عدد کسانی که کار نیک یا بد انجام داده اند (به حکم امر به معروف و نهی از منکر در برابر آنها) ده حسنه به او داده می شود».(۱)

و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ لُقْمَانَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ فِي لَيْلَتِهِ ثَلَاثِينَ مَلَكًا يَحْفَظُونَهُ مِنْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ حَتَّى يُصْبِحَ فَإِنْ قَرَأَهَا بِالنَّهَارِ لَمْ يَزَالُوا يَحْفَظُونَهُ مِنْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ حَتَّى يُمَسِيَ: «کسی که سوره لقمان را در شب بخواند، خدا سی فرشته را مأمور حفظ او تا به صبح در برابر شیطان و لشکر شیطان می کند، و اگر در روز بخواند این سی فرشته او را تا به غروب از ابلیس و لشکرش محافظت می نمایند».(۲)

بارها گفته ایم، و باز هم می گوئیم: این همه فضیلت، ثواب و افتخار، برای خواندن یک سوره قرآن، به خاطر آنست که: تلاوت مقدمه ای است برای اندیشه و فکر، و آن نیز مقدمه ای است برای عمل، و تنها با لقلقه لسان، نباید این همه فضیلت را انتظار داشت.

- ۱ الم
- ۲ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ
- ۳ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ
- ۴ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ
- ۵ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - الم.

۲ - این آیات کتاب حکیم است (کتابی پر محتوا و استوار)!

۳ - مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.

۴ - همانان که نماز را بر پا می دارند، زکات را می پردازند، و آنها به آخرت یقین دارند.

۵ - آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند، و آنانند رستگاران!

تفسیر:

نیکوکاران کیانند؟

این سوره، با ذکر عظمت و اهمیت قرآن آغاز می شود، و بیان حروف

مقطعه در ابتدای آن نیز، اشاره لطیفی به همین حقیقت است: این آیات که از حروف ساده الفبا ترکیب یافته، چنان محتوایی بزرگ و عالی دارد که سرنوشت انسان ها را به کلی دگرگون می سازد (الم).

لذا بعد از ذکر «حروف مقطعه» می گوید: «این آیات کتاب حکیم است» (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ).

«تِلْكَ» در لسان عرب، برای اشاره به دور است، و کراراً گفته ایم: این تعبیر مخصوصاً کنایه از عظمت و اهمیت این آیات است، گوئی در اوج آسمان ها و در نقطه دور دستی قرار گرفته! توصیف «کتاب»، به «حکیم»، یا به خاطر استحکام محتوای آن است، چرا که هرگز باطل به آن راه نمی یابد، و هرگونه خرافه را از خود دور می سازد، جز حق نمی گوید، و جز به راه حق دعوت نمی کند، درست در مقابل «لَهُوَ الْحَدِيثُ» (سخنان بیهوده) که در آیات بعد می آید، قرار دارد.

و یا به معنی آن است که: این قرآن، همچون دانشمند حکیمی است که در عین خاموشی، با هزار زبان سخن می گوید، تعلیم می دهد، اندرز می گوید، تشویق می کند، انذار می نماید، داستان های عبرت انگیز، بیان می کند، و خلاصه به تمام معنی دارای حکمت است، و این سرآغاز، تناسب مستقیمی دارد با سخنان «لقمان حکیم» که در این سوره از آن بحث به میان آمده.

البته، هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی «حکمت» در آیه فوق منظور باشد.

آیه بعد، هدف نهائی نزول قرآن را با این عبارت بازگو می کند: «این کتاب حکیم مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است» (هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ).

«هدایت» در حقیقت مقدمه ای است برای «رحمت پروردگار»؛ چرا که انسان، نخست در پرتو نور قرآن، حقیقت را پیدا می کند و به آن معتقد می شود، و در عمل خود آن را به کار می بندد، و به دنبال آن، مشمول رحمت واسعه و نعمت های بی پایان پروردگار می گردد. قابل توجه این که: در اینجا قرآن، مایه هدایت و رحمت «محسنین» شمرده شده، و در آغاز سوره «نمل»، مایه هدایت و بشارت «مؤمنین» (هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ). و در آغاز سوره «بقره»، مایه هدایت «متقین» (هُدًى لِلْمُتَّقِينَ). این تفاوت تعبیر، ممکن است به خاطر آن باشد که بدون تقوا و پرهیزگاری، روح تسلیم و پذیرش حقائق در انسان زنده نمی شود، و طبعاً هدایتی در کار نخواهد بود. و از این مرحله پذیرش حق، که بگذریم، مرحله ایمان فرا می رسد که علاوه بر هدایت، بشارت به نعمت های الهی نیز وجود خواهد داشت. و اگر از مرحله تقوا و ایمان فراتر رویم و به مرحله عمل صالح برسیم، رحمت خدا نیز در آنجا افزوده می شود. بنابراین، سه آیه فوق، سه مرحله پی در پی از مراحل تکامل بندگان خدا را، بازگو می کند: مرحله پذیرش حق، مرحله ایمان و مرحله عمل، و قرآن در این سه مرحله، به ترتیب مایه «هدایت»، «بشارت» و «رحمت» است (دقت کنید).

آیه بعد «محسنین» را با سه وصف، توصیف کرده، می گوید: «آنها کسانی هستند که نماز را بر پا می دارند، زکات را ادا می کنند، و به آخرت یقین دارند» (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ).

پیوند آنها با خالق از طریق نماز، و با خلق خدا از طریق زکات، قطعی است و یقین آنها به دادگاه قیامت، انگیزه نیرومندی است برای پرهیز از گناه و برای انجام وظائف.

و در آخرین آیه مورد بحث، عاقبت و سرانجام کار «محسنین» را چنین بیان می کند: «آنها بر طریق هدایت پروردگارشان هستند، و آنها رستگارانند» (أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

جمله «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ»، از یکسو، نشان می دهد که هدایت آنها از طرف پروردگارشان تضمین شده است، و از سوی دیگر، تعبیر «علی»، دلیل بر این است که گوئی هدایت برای آنها یک مرکب راهوار است، و آنها بر این مرکب سوار و مسلطند.

و از اینجا تفاوت این «هدایت» با هدایتی که در آغاز سوره آمده، روشن می شود؛ چرا که هدایت نخستین، همان آمادگی پذیرش حق است، و این هدایت برنامه وصول به مقصد می باشد.

ضمناً جمله «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» که طبق ادبیات عرب، دلیل بر حصر است، نشان می دهد: تنها راه رستگاری، همین راه است، راه نیکوکاران، راه آنها که با خدا و خلق خدا در ارتباطند، و راه آنها که به مبدأ و معاد، ایمان کامل دارند.

- ۶ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ
عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ
- ۷ وَ إِذَا تُلِيَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ
وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
- ۸ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ
- ۹ خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ترجمه:

- ۶ - و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می خرند، تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوار کننده است!
- ۷ - و هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود، مستکبرانه روی بر می گرداند، گوئی آن را نشنیده است، گوئی اصلاً گوشه‌هایش سنگین است؛ او را به عذابی دردناک بشارت ده!
- ۸ - (ولی) کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، باغ های پر نعمت بهشت از آن آنهاست.
- ۹ - جاودانه در آن خواهند ماند؛ این وعده حتمی الهی است؛ و اوست عزیز و حکیم (شکست ناپذیر و دانا).

شأن نزول:

بعضی از مفسران گفته اند: نخستین آیات مورد بحث، درباره «نضر بن

حارث» نازل شده است.

او مرد تاجری بود که به «ایران» سفر می کرد، و در ضمن، داستان های «ایرانیان» را برای «قریش» بازگو می نمود، می گفت: اگر «محمد» برای شما سرگذشت «عاد و ثمود» را نقل می کند، من داستان های «رستم و اسفندیار»، و اخبار «کسری» و سلاطین عجم را باز می گویم!، آنها دور او را گرفته، استماع قرآن را ترک می گفتند.

بعضی دیگر گفته اند: این قسمت از آیات، درباره مردی نازل شده که کنیز خواننده ای را خریداری کرده بود، شب و روز برای او خواندگی می کرد و او را از یاد خدا غافل می ساخت.

مرحوم «طبرسی» مفسر بزرگ، بعد از ذکر این شأن نزول، می گوید:

حدیثی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این زمینه نقل شده، شأن نزول فوق را تأیید می کند؛ چرا که آن حضرت (صلی الله علیه وآله) فرمود: لَا يَحِلُّ تَعْلِيمُ الْمُعَنِّيَاتِ وَلَا يَبْعُهُنَّ، وَ أَثْمَانُهُنَّ حَرَامٌ وَ قَدْ نَزَلَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...:

«آموزش دادن کنیزان خواننده، و خرید و فروش آنها حرام است و درآمدی که از این راه به دست می آید نیز حرام است، گواه این مطلب چیزی است که خداوند در کتابش فرموده: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...».

تفسیر:

غنا از دام های بزرگ شیاطین!

در این آیات، سخن از گروهی است که درست در مقابل گروه «محسنین» و «مؤمنین» قرار دارند که در آیات گذشته مطرح بودند.

در اینجا سخن از جمعیتی است که سرمایه های خود را برای بیهودگی و گمراه ساختن مردم به کار می گیرد، و بدبختی دنیا و آخرت را برای خود می خرد!

نخست می فرماید: «بعضی از مردم، سخنان باطل و بیهوده را خریداری می کنند تا خلق خدا را از روی جهل و نادانی، از راه خدا گمراه سازند» (وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

«و آیات خدا را به استهزاء و سخریه گیرند» (وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا). (۱)

و در پایان آیه اضافه می کند: «عذاب خوار کننده از آن این گروه است» (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ).

خریداری کردن سخنان باطل و بیهوده، یا به این گونه است که: به راستی افسانه های خرافی و باطل را با دادن پول به دست آورند، آن چنان که در داستان «نضر بن حارث» خواندیم. و یا از این طریق است که: برای ترتیب دادن مجالس لهو و باطل و خوانندگی، کنیزان خواننده خریداری کنند، چنان که در حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) ضمن شأن نزول بیان شد. و یا صرف کردن مال، به هر صورت و به هر طریقی که به وسیله آن به این هدف نامشروع، یعنی سخنان باطل و بیهوده برسند.

عجب این که: این کوردلان، مطالب باطل و بیهوده را به گرانترین قیمت خریداری می کردند، اما آیات الهی و حکمت را که پروردگار، رایگان در اختیارشان گذارده، نادیده می گرفتند.

این احتمال نیز، وجود دارد که خریداری (اشتراک) در اینجا معنی کنائی

۱ - ضمیر «يَتَّخِذَهَا» به «آيَاتُ الْكِتَابِ» باز می گردد که در آیات قبل آمده است، بعضی نیز، احتمال داده اند: به «سبیل» بر گردد، کلمه «سبیل» گاهی به صورت مذکر و گاه به صورت مؤنث در آیات قرآن آمده است.

داشته باشد و منظور از آن: هرگونه تلاش و کوشش برای رسیدن به این منظور است. و اما «لَهُوَ الْحَدِيثُ»، مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هرگونه سخن یا آهنگ سرگرم کننده و غفلت زا که انسان را به بیهودگی یا گمراهی می کشاند، در بر می گیرد، خواه از قبیل «غنا» و الحان و آهنگ های شهوت انگیز و هوس آلود باشد، و خواه سخنانی که نه از طریق آهنگ، بلکه از طریق محتوا انسان را به بیهودگی و فساد، سوق می دهد.

و یا از هر دو طریق، چنان که در تصنیف ها و اشعار عاشقانه خوانندگان معمولی است که هم محتوایش گمراه کننده است و هم آهنگش!

و یا مانند داستان های خرافی و اساطیر که سبب انحراف مردم از «صراط مستقیم» الهی می گردد.

و یا سخنان سخریه آمیزی، که به منظور محو حق و تضعیف پایه های ایمان مطرح می شود، همانند چیزی که از «ابوجهل» و یارانش نقل می کنند، که رو به «قریش» می کرد و می گفت: «می خواهید شما را از «زقوم» که «محمد» (صلی الله علیه وآله) ما را به آن تهدید می کند اطعام کنم؟!»

سپس می فرستاد و «کره و خرما» حاضر می کردند و می گفت: این همان «زقوم» است!... و به این ترتیب، آیات الهی را به باد استهزاء می گرفت.

به هر حال، «لَهُوَ الْحَدِيثُ» معنای گسترده ای دارد که همه اینها و مانند آن را فرا می گیرد، و اگر در روایات اسلامی، و سخنان مفسرین، روی یکی از اینها انگشت گذارده شده است، هرگز دلیل بر انحصار و محدودیت مفهوم آیه نیست.

در احادیثی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، تعبیرهایی دیده می شود که بیانگر وسعت مفهوم این کلمه است:

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «الْغِنَاءُ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ هُوَ مِمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثَ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: «مجلس غنا و خوانندگی لهو و باطل، مجلسی است که خدا به اهل آن نمی نگرد، (و آنها را مشمول لطفش قرار نمی دهد) و این مصداق همان چیزی است که خداوند عزوجل فرموده: بعضی از مردم هستند که سخنان بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از راه خدا گمراه سازند».(۱)

تعبیر به «لَهُوَ الْحَدِيثُ» به جای «الْحَدِيثُ اَللَّهُو» گویا اشاره به این است که: هدف اصلی آنها همان لهو و بیهودگی است، و سخن، وسیله ای برای رسیدن به آن است.

جمله «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» نیز مفهوم وسیعی دارد که هم گمراه کردن اعتقادی را شامل می شود - آن چنان که در داستان «نضر بن حارث» و «ابوجهل» خواندیم - و هم منحرف ساختن اخلاقی، - آن چنان که در احادیث «غنا» آمده است - .

تعبیر «بَغْيَرِ عِلْمٍ» اشاره به این است که: این گروه گمراه و منحرف، حتی به مذهب باطل خود نیز ایمان ندارند، بلکه صرفاً از جهل و تقلیدهای کورکورانه پیروی می کنند، آنها جاهلانی هستند که دیگران را نیز به جهل و نادانی خود، گرفتار می سازند.

این در صورتی است که، تعبیر «بَغْيَرِ عِلْمٍ» را توصیف برای گمراه کنندگان بدانیم، اما بعضی از مفسران، احتمال داده اند: توصیفی برای «گمراه شوندگان» باشد، یعنی مردم جاهل و بی خبر را ناآگاهانه به وادی انحراف و باطل می کشانند.

این بی خبران، گاه از این هم فراتر می روند، یعنی تنها به جنبه های سرگرمی

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۸، باب تحریم الغناء. (جلد ۱۷، صفحه ۳۰۷ - آل البيت).

و غافل کننده این مسائل قانع نمی شوند، بلکه سخنان لهُو و بیهوده خود را وسیله ای برای استهزاء و سخریه آیات الهی قرار می دهند، و این همان است که در آخر آیه فوق به آن اشاره کرده، می فرماید: «وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا».

اما توصیف عذاب به «مُهِنْ» (خوار کننده و اهانت بار) به خاطر آن است که جریمه، باید همانند جرم باشد، آنها نسبت به آیات الهی توهین کردند، خداوند هم برای آنها مجازاتی تعیین کرده که علاوه بر دردناک بودن، توهین آور نیز می باشد.

آیه بعد، به عکس العمل این گروه در برابر آیات الهی اشاره کرده، و در واقع آن را با عکس العملشان، در برابر «لَهُوَ الْحَدِيثُ» مقایسه می کند و می گوید: «هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی بر می گرداند، گوئی آیات ما را نشنیده، گوئی اصلاً گوشه‌هایش سنگین است» و اصلاً هیچ سخنی را نمی شنود (وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَكُلٌّ مُّسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا).

و در پایان، کیفر دردناک چنین کسی را این گونه بازگو می کند: «او را به عذاب دردناک بشارت ده!» (فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

تعبیر به «وَكُلٌّ مُّسْتَكْبِرًا» اشاره به این است که: روی گرداندن او تنها به خاطر مزاحمت با منافع دنیوی و هوسهایش نیست، بلکه از این هم فراتر می رود و انگیزه استکبار و تکبر در برابر خدا و آیات خدا، که بزرگترین گناه است در عمل او نیز وجود دارد.

جالب این که: نخست می گوید: «آن چنان بی اعتنائی به آیات الهی می کند که گوئی اصلاً آن را نشنیده و کاملاً بی اعتنا از کنار آن می گذرد» سپس اضافه

می‌کند: «نه تنها این آیات را نمی‌شنود، گوئی اصلاً کر است و هیچ سخنی را نمی‌شنود!»
 جزای چنین افراد نیز، متناسب اعمالشان است همان گونه که عملشان برای اهل حق، دردآور
 بوده، خداوند مجازاتشان را نیز دردناک قرار داده، و به عذاب الیمشان گرفتار می‌سازد!
 توجه به این نکته، نیز لازم است که: تعبیر به «بَشْرٌ» (بشارت ده) در مورد عذاب دردناک الهی،
 متناسب با کار مستکبرانی است که آیات الهی را به باد سخریه می‌گرفتند و «بوجهل» صفتانی
 که «زُقُومِ جَهَنَّم» را با «کره و خرما» تفسیر می‌کردند!

در آیات بعد، به شرح حال مؤمنان راستین باز می‌گردد که در آغاز این مقایسه، از آنان شروع
 شد، و در پایان نیز، به آنان ختم می‌گردد، می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل
 صالح انجام داده‌اند، باغهای پر نعمت بهشت از آن آنها است» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ).

آری، این گروه بر عکس مستکبران بی‌ایمان، و گمراه‌کنندگان کوردل، که نه آثار خدا را در
 جهان می‌بینند، و نه سخنان فرستادگان خدا را به گوش جان می‌شنوند، به حکم عقل و خرد
 بیدار، و چشم‌بینا و گوش‌شنوا که خدا نصیبشان کرده، هم به آیات الهی ایمان می‌آورند و
 هم در اعمال صالح خود، آن را به کار می‌گیرند و چه جالب است که: آنها «عَذَابُ أَلِيمٍ»
 داشتند و اینها «جَنَّاتُ نَعِيمٍ» دارند.

مهمتر این که: این باغهای پر نعمت بهشتی، برای آنها جاودانه است

«همیشه در آن خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا).

«این وعده مسلم الهی است، وعده ای تخلف ناپذیر» (وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا).

و خداوند نه وعده دروغین می دهد، و نه از وفای به وعده های خود، عاجز است؛ چرا که «او عزیز و قدرتمند، و حکیم و آگاه است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

این نکته قابل دقت است که: در مورد مستکبران، «عذاب» به صورت مفرد ذکر شده، و در مورد مؤمنان صالح العمل، «جَنّات» به صورت جمع؛ چرا که رحمت خدا همواره بر غضبش پیشی گرفته.

تأکید بر خلود و وعده حق الهی، نیز تأکیدی بر همین فزونی «رحمت» بر «غضب» است.

«نَعِيم» که از ماده «نعمت» است، معنی گسترده ای دارد که همه انواع نعمت های مادی و معنوی را شامل می شود، حتی نعمت هایی که برای ما محبوسان زندان تن در این دنیا قابل درک نیست «راغب» در «مفردات» می گوید: «نَعِيم» به معنی «نعمت بسیار» است (النَّعِيمُ النَّعْمَةُ الْكَثِيرَةُ).

نکته ها:

۱ - تحریم غنا

بدون شک، «غنا» به طور اجمال، از نظر مشهور علمای شیعه حرام است و شهرتی در سر حدّ اجماع و اتفاق دارد.

بسیاری از علمای اهل سنت نیز، بر این عقیده تأکید کرده اند، هر چند بعضی از آنها استثنائاتی برای آن قائل شده اند، و شاید بعضی از این استثناءها، در حقیقت استثناء نباشد و خارج از موضوع «غنا» محسوب شود (و به اصطلاح تخصصاً خارج است).

«قرطبی» در ذیل آیات مورد بحث، در همین زمینه چنین می گوید: «غنا» معمول در میان گروهی از مردم، هر گاه مشتمل بر اشعار عاشقانه درباره «زنان» و توصیف زیبایی های آنان، و ذکر شراب و محرمات دیگر باشد، همه «علما» در حرمت آن متفقند؛ چرا که مصداق «لهو» و غنا» مذموم می باشد، و اما اگر از این امور خالی گردد، مختصری از آن در اعیاد و جشن های زفاف جائز است، و همچنین برای نشاط بخشیدن به هنگام انجام کارهای مشکل، - آن گونه که در «تاریخ اسلام» در مسأله حفر «خندق» آمده، و یا اشعاری که «انجشه» به هنگام حرکت قافله به سوی «مکه» در «حجۃ الوداع» برای تحریک «شتران» می خوانده است - اما آنچه امروز در میان «صوفیه» معمول است که انواع آلات طرب را در این زمینه به کار می برند حرام است» (۱).

آنچه را که «قرطبی» به صورت استثناء بیان کرده، از قبیل خواندن «حدی» (آواز مخصوص) برای شتران، یا اشعار مخصوصی که مسلمانان با آهنگ به هنگام حفر «خندق» می خواندند، به احتمال قوی اصلاً جزء غنا نبوده و نیست، و شبیه اشعاری است که گروهی با آهنگ مخصوص در راهپیمائی ها یا مجالس جشن و عزاداری مذهبی می خوانند.

در منابع اسلامی، دلایل زیادی بر تحریم «غنا» در دست است، از جمله، آیه فوق: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...» و بعضی دیگر از آیات قرآن که حداقل طبق روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده بر «غنا» تطبیق گردیده، و یا «غنا» از مصادیق آن شمرده شده است. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه: «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (۲) فرمود:

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۷، صفحه ۵۱۳۶.

۲ - حج، آیه ۳۰.

قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَا: «سخن باطل همان غنا است» (۱).
و نیز همان امام (علیه السلام) در تفسیر آیه: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» (۲) فرمود: «منظور از آن غنا است» (۳).

و در تفسیر همین آیه مورد بحث، روایات متعددی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) و امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده است که یکی از مصداق های «لهو الحدیث» را که موجب «عذاب مهین» است غنا معرفی کرده اند. (۴)
علاوه بر این، روایات فراوان دیگری - منهای تفسیر آیات - در منابع اسلامی دیده می شود که تحریم غنا را به طور مؤکد بیان می کند.

در حدیثی که از «جابر بن عبدالله» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده می خوانیم: كَانَ إِبْلِيسُ أَوَّلَ مَنْ تَغْنَى: «شیطان اولین کسی بود که غنا خواند» (۵).
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: بَيَّتُ الْغِنَاءُ لَا تُؤْمَنُ فِيهِ الْفَجِيعَةُ، وَلَا تُجَابُ فِيهِ الدَّعْوَةُ، وَلَا يَدْخُلُهُ الْمَلَكُ: «خانه ای که در آن غنا باشد، ایمن از مرگ و مصیبت دردناک نیست، دعا در آن به اجابت نمی رسد، و «فرشتگان» وارد آن نمی شوند» (۶).
و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم: الْغِنَاءُ يُورِثُ النِّفَاقَ وَ يُعْقِبُ الْفَقْرَ: «غنا، روح نفاق را پرورش می دهد و فقر و بدبختی می آفریند» (۷).
در حدیث دیگر که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، از جمله کسانی را که ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است، زن خواننده، کسی که اجرتی به او می دهد و کسی که آن پول را مصرف می نماید! (الْمُعْنِيَةُ مَلْعُونَةٌ، وَمَنْ أَذَاهَا مَلْعُونٌ، وَ أَكَلُ

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۵.

۲ - فرقان، آیه ۷۲.

۳ و ۴ و ۵ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحات ۲۲۵ - ۲۲۷ و ۲۳۱، باب ۹۹ تحریم الغنا.

۶ و ۷ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۵ - ۲۳۰.

كَسِبَهَا مَلْعُونٌ). (۱)

در منابع معروف «اهل سنت» نیز روایات متعددی در این زمینه نقل شده است. از جمله، روایتی است که «درّ المثنور» از جمع کثیری از محدثین، از «ابی امامه» از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل کرده که فرمود: لَا يَحِلُّ تَعْلِيمُ الْمُعْنِيَاتِ وَ لَا بَيْعُهُنَّ وَ اِثْمَانُهُنَّ حَرَامٌ: «تعلیم زنان خواننده حلال نیست، همچنین خرید و فروش این کنیزان، و چیزی که در مقابل آن گرفته می شود نیز حرام است». (۲)

نظیر همین معنی را نویسنده «التاج» از «ترمذی» و «امام احمد» نقل کرده است. (۳)
«ابن مسعود» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که: الْغِنَاءُ يُنْبِتُ النِّفَاقَ فِي الْقُلُوبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ: «غنا روح نفاق را در قلب پرورش می دهد، همان گونه که آب گیاه را». (۴)
روی هم رفته، روایاتی که در این زمینه نقل شده است به قدری زیاد است که به حدّ تواتر می رسد، و به همین دلیل اکثر «علمای اسلام» فتوا به حرمت داده اند علاوه بر «علمای شیعه» که تقریباً در این سخن اتفاق نظر دارند، تحریم آن از «ابوحنیفه» نیز نقل شده است، و هنگامی که از «احمد»، پیشوای معروف «اهل سنت» درباره «غنا» سؤال کردند در پاسخ گفت: يُنْبِتُ النِّفَاقَ: «روح نفاق را در آدمی می رویاند»!
و «مالک»، پیشوای دیگر «اهل سنت» در پاسخ این سؤال گفت: يَفْعَلُهُ الْفُسَّاقُ: «مردم فاسق به دنبال آن می روند»!

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۳۲۸.

۲ - «درّ المثنور»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - «التاج»، جلد ۵، صفحه ۲۸۷.

۴ - تفسیر «روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث.

و «شافعی» تصریح کرده است: شهادت اصحاب غنا قبول نیست، و این خود دلیل بر فسق آنها است.

از «اصحاب شافعی» نیز نقل شده که فتوای «شافعی» را تحریم می دانند، بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند. (۱)

* * *

۲ - غناء چیست؟

در حرمت غناء، چندان مشکلی وجود ندارد، مشکل تشخیص موضوع غناء است.

آیا هر صوت خوش و زیبایی «غنا» است؟

مسئلاً چنین نیست، زیرا در روایات اسلامی آمده، و سیره مسلمین نیز حکایت می کند که قرآن و اذان و مانند آن را با صدای خوش و زیبا بخوانید.

آیا «غنا» هر صدائی است که در آن «ترجیع» (رفت و آمد صدا در حنجره و به اصطلاح غلط دادن) باشد؟ آن نیز ثابت نیست.

آنچه از مجموع کلمات «فقهاء» و سخنان «اهل سنت»، در این زمینه می توان استفاده کرد، این است: «غناء»، آهنگهای طرب انگیز و لهو و باطل است.

و به عبارت روشن تر: «غناء» آهنگ هائی است که متناسب مجالس فسق و فجور و اهل گناه و فساد می باشد.

و باز به تعبیر دیگر: «غناء» به صوتی گفته می شود که قوای شهوانی را در انسان تحریک می نماید، و انسان در آن حال احساس می کند: اگر در کنار آن صدا، شراب و فساد جنسی نیز باشد کاملاً مناسب است!.

این نکته نیز، قابل توجه است که: گاه، یک «آهنگ» هم خودش غنا و لهو و

۱ - «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث.

باطل است و هم محتوای آن، به این ترتیب که: اشعار عشقی و فسادانگیز را با آهنگ های مطرب بخوانند، و گاه، تنها آهنگ، «غنا» است، به این ترتیب که اشعار پر محتوا، یا آیات قرآن و دعاء و مناجات را به آهنگی بخوانند که مناسب مجالس عیاشان و فاسدان است، و در هر دو صورت حرام می باشد (دقت کنید).

ذکر این نکته، نیز لازم است که گاه، برای «غنا» دو رقم معنی ذکر می شود: «معنی عام» و «معنی خاص»، معنی خاص، همان است که در بالا گفتیم یعنی آهنگ های تحریک شهوات و متناسب مجالس فسق و فجور.

ولی معنی عام، هرگونه صوت زیبا است، و لذا آنها که «غنا» را به معنی عام تفسیر کرده اند برای آن دو قسم قائل شده اند «غناي حلال» و «غناي حرام».

منظور از غناي حرام همان است که در بالا گفته شد و منظور از غناي حلال صدای زیبا و خوشی است که مفسده انگیز نباشد، و متناسب با مجالس فسق و فجور نگردد.

بنابراین، در اصل تحریم «غنا» تقریباً اختلافی نیست، اختلاف در نحوه تفسیر آن است.

البته «غنا» مصادیق مشکوکی نیز دارد (مانند همه مفاهیم دیگر) که انسان به راستی نمی داند فلان صوت، مناسب مجالس فسق و فجور است یا نه؟ و در این صورت، به حکم اصل برائت، محکوم به حلیت است (البته بعد از آگاهی کافی از مفهوم عرفی غنا طبق تعریف فوق).

و از اینجا روشن می شود، صداها و آهنگهای حماسی که متناسب میدانهای نبرد و یا ورزش و یا مانند آن است دلیلی بر تحریم آن نیست.

البته در زمینه غنا بحثهای دیگری نیز وجود دارد از قبیل پاره ای از استثناها که بعضی برای آن قائل شده اند، و جمعی آن را انکار کرده اند، و مسائل دیگر که

باید در کتب فقهی از آن سخن گفت.

آخرین سخنی که در اینجا ذکر آن را لازم می دانیم، این است که: آنچه در بالا گفتیم، مربوط به خوانندگی است و اما استفاده از آلات موسیقی و حرمت آن بحث دیگری دارد که از موضوع این سخن خارج است.

۳ - فلسفه تحریم غنا

دقت در مفهوم «غنا» با شرائطی که در شرح موضوع آن گفتیم، فلسفه تحریم آن را به خوبی روشن می سازد.

در یک بررسی کوتاه به مفسد زیر برخورد می کنیم:

الف: تشویق به فساد اخلاق - تجربه نشان داده است - و تجربه بهترین شاهد و گواه است - که بسیاری افراد تحت تأثیر آهنگهای غناء، راه تقوا و پرهیزکاری را رها کرده، و به شهوات و فساد روی می آورند.

مجلس غنا معمولاً مرکز انواع مفسد است و آنچه به این مفسد دامن می زند، همان «غناء» است.

در بعضی از گزارش هائی که در «جرائد» خارجی آمده، می خوانیم: در مجلسی که گروهی از «دختران» و «پسران» بودند، و آهنگ خاصی از غناء در آنجا اجرا شد آن چنان هیجانی به «دختران» و «پسران» دست داد که: به یکدیگر حملهور شدند و فجایع زیادی به بار آوردند که، قلم از ذکر آن شرم دارد.

در تفسیر «روح المعانی»، سخنی از یکی از سران «بنی امیه» نقل می کند که، به آنها می گفت: از «غنا» پرهیزید که: حیا را کم می کند، شهوت را می افزاید شخصیت را در هم می شکند، جانشین شراب می شود، و همان کاری را می کند

که مستی انجام می دهد. (۱)

و این، نشان می دهد: حتی آنها نیز به مفسد آن پی برده بودند.

و اگر می بینیم در روایات اسلامی کراراً آمده است: «غنا» روح نفاق را در قلب پرورش می دهد، اشاره به همین حقیقت است، روح نفاق همان روح آلودگی به فساد و کناره گیری از تقوا و پرهیزکاری است.

و نیز اگر در روایات آمده است: «فرشتگان» در خانه ای که «غنا» در آن است وارد نمی شوند، به خاطر همین آلودگی به فساد است، چرا که «فرشتگان» پاکند و طالب پاکیند، و از این محیطهای آلوده بیزارند.

ب - غافل شدن از یاد خدا - تعبیر به «لهو» که در تفسیر «غنا» در بعضی از روایات اسلامی آمده است، اشاره به همین حقیقت است که: غناء انسان را آن چنان مست شهوات می کند که از یاد خدا غافل می سازد.

در آیات فوق خواندیم: «لهو الحديث»، یکی از عوامل «ضلالت» از «سبیل الله» است، و موجب «عذاب الیم».

در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: كُلُّ مَا أَلْهَى عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْمَيْسِرِ: «هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند (و در شهوات فرو برد) آن در حکم قمار است». (۲)

ج - آثار زیانبار بر اعصاب - «غنا و موسیقی» در حقیقت، یکی از عوامل مهم تخدیر اعصاب است، و به تعبیر دیگر: مواد مخدر گاهی، از طریق دهان و نوشیدن وارد بدن می شوند، (مانند شراب).

۱ - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۱، صفحه ۶۰.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۳۵.

و گاه، از طریق بوئیدن و حس شامه (مانند هروئین).

و گاه، از طریق تزریق (مانند مرفین).

و گاه، از طریق حس سامعه است (مانند غنا).

به همین جهت گاهی «غنا» و آهنگهای مخصوص، چنان افراد را در نشئه فرو می برد، که حالتی شبیه به مستی به آنها دست می دهد، البته گاه، به این مرحله نمی رسد اما در عین حال تخدیر خفیف ایجاد می کند.

و به همین دلیل، بسیاری از مفاسد مواد مخدر، در غنا وجود دارد، خواه تخدیر آن خفیف باشد یا شدید.

«توجه دقیق به بیوگرافی مشاهیر موسیقی دانان، نشان می دهد: در دوران عمر، به تدریج دچار ناراحتیهای روحی گردیده اند، تا آنجا که رفته، رفته اعصاب خود را از دست داده، عده ای مبتلا به بیماریهای روانی شده، گروهی مشاعر خود را از کف داده، و به دیار جنون رهسپار شده اند، دسته ای فلج و ناتوان گردیده و بعضی هنگام نواختن موسیقی، درجه فشار خونشان بالا رفته و دچار سکته ناگهانی شده اند.» (۱)

در بعضی از کتبی که در زمینه آثار زیانبار موسیقی بر اعصاب آدمی، نوشته شده است، حالات جمعی از «موسیقی دانان» و «خوانندگان» معروف آمده است که به هنگام اجرای برنامه، گرفتار سکته و مرگ ناگهانی شده، و در همان مجلس جان خود را از دست داده اند. (۲)

کوتاه سخن این که: آثار زیان بخش «غنا و موسیقی» بر اعصاب تا سر حد تولید جنون، و بر قلب و فشار خون، و تحریکات نامطلوب دیگر به حدی است

۱ - «تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب»، صفحه ۲۶.

۲ - «تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب»، صفحه ۹۲.

که نیاز به بحث زیادی ندارد.

از آمارهائی که از مرگ و میرها، در عصر ما تهیه شده چنین استفاده می شود که: مرگ های ناگهانی نسبت به گذشته افزایش زیادی یافته است، عوامل این افزایش را امور مختلفی ذکر کرده اند، از جمله افزایش غنا و موسیقی در سطح جهان.

د - غنا یکی از ابزار کار استعمار

استعمارگران جهان، همیشه از بیداری مردم، مخصوصاً نسل جوان، وحشت داشته اند، به همین دلیل، بخشی از برنامه های گسترده آنها برای ادامه استعمار، فرو بردن جامعه ها در غفلت و بی خبری و ناآگاهی و گسترش انواع سرگرمی های ناسالم است.

امروز، مواد مخدر، تنها جنبه تجارتي ندارد، بلکه یکی از ابزار مهم سیاست های استعماری است: ایجاد مراکز فحشاء، کلوپ های قمار و همچنین سرگرمی های ناسالم دیگر، و از جمله توسعه غنا و موسیقی، یکی از مهمترین ابزاری است که آنها برای تخریب افکار مردم بر آن اصرار دارند، و به همین دلیل قسمت عمده وقت «رادیوهای» جهان را موسیقی تشکیل می دهد، و از برنامه های عمده «وسائل ارتباط جمعی» همین موضوع است.

۱۰ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ
تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا
فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ
۱۱ هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ

ترجمه:

۱۰ - (او) آسمان ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه هائی افکند تا شما را
نلرزاند (و جایگاه شما آرام باشد) و از هرگونه جنبنده ای روی آن منتشر ساخت، و از آسمان،
آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش
رویاندیم.

۱۱ - این آفرینش خداست؛ اما به من نشان دهید (معبودانی) غیر او چه چیز را آفریده اند؟!
ولی ظالمان در گمراهی آشکارند.

تفسیر:

این آفرینش خدا است، دیگران چه آفریده اند؟
به دنبال بحثی که پیرامون قرآن، و ایمان به آن، در آیات گذشته بود، در دو آیه مورد بحث از
دلائل توحید که یکی دیگر از اساسی ترین اصول اعتقادی است سخن می گوید.
در آیه نخست به پنج قسمت از آفرینش «پروردگار» که پیوند ناگسستنی با

هم دارند (آفرینش آسمان، و معلق بودن کرات در فضا، و نیز آفرینش کوه ها برای حفظ ثبات زمین، و سپس آفرینش جنبندگان، و بعد از آن آب و گیاهان که وسیله تغذیه آنها است) اشاره می کند.

می فرماید: «خداوند آسمان ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید» (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا).

«عَمَد» (بر وزن قمر) جمع «عمود» به معنی ستون است، و مقید ساختن آن به «تَرَوْنَهَا»، دلیل بر این است که: آسمان ستون های مرئی ندارد، مفهوم این سخن آنست که: ستون هایی دارد اما قابل رؤیت نیست، و چنان که پیش از این هم در تفسیر سوره «رعد» گفته ایم، این تعبیر، اشاره لطیفی است به قانون «جاذبه و دافعه»، که همچون ستونی بسیار نیرومند اما نامرئی، کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته.

در حدیثی که «حسین بن خالد» از «امام علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) نقل کرده، به این معنی تصریح شده است، فرمود: سُبْحَانَ اللَّهِ، أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؟ قُلْتُ بَلَى، فَقَالَ: ثُمَّ عَمَدٌ وَلَكِنْ لَا تَرَوْنَهَا: «منزه است خدا، آیا خداوند نمی فرماید، بدون ستونی که آن را مشاهده کنید؟ راوی می گوید: عرض کردم آری، فرمود: پس ستون هایی هست ولی شما آن را نمی بینید!». (۱) - (۲)

به هر حال، جمله فوق، یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که شرح بیشتر آن را در ذیل آیه ۲ سوره «رعد» (جلد ۱۰، صفحه ۱۱۰) آوردیم.

سپس، درباره فلسفه «آفرینش کوه ها» می گوید: «خداوند در زمین کوه هایی افکند تا شما را مضطرب و متزلزل نکند» (وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۲۷۸.

۲ - آنها که آیه فوق را دلیل بر نفی مطلق ستون گرفته اند، مجبورند تقدیم و تأخیر در آیه قائل شوند و بگویند: در اصل چنین بوده: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ تَرَوْنَهَا بِغَيْرِ عَمَدٍ» و این مسلماً بر خلاف ظاهر است.

بِکُمْ» (۱).

این آیه، که نظائر فراوانی در قرآن دارد، نشان می دهد: «کوه ها» وسیله ثبات زمینند، امروز از نظر علمی نیز این حقیقت ثابت شده که «کوه ها» از جهات متعددی مایه ثبات زمین هستند. از این نظر که: ریشه های آنها به هم پیوسته و همچون زره محکمی، «کره زمین» را در برابر فشارهایی که از حرارت درونی ناشی می شود، حفظ می کنند، و اگر آنها نبودند «زلزله های» ویرانگر آن قدر زیاد بود که شاید مجالی به انسان برای زندگی نمی داد. و از این نظر که: این قشر محکم در برابر فشار «جاذبه ماه و خورشید» مقاومت می کند که اگر «کوه ها» نبود، جزر و مد عظیمی در پوسته خاکی زمین به وجود می آمد، که بی شباهت به «جزر و مد دریاها» نبود، و زندگی را بر انسان ناممکن می ساخت. و از این نظر که: فشار طوفان ها را در هم می شکند، و تماس هوای مجاور زمین را به هنگام حرکت وضعی زمین، به حداقل می رساند که اگر نبود صفحه زمین همچون کویرهای خشک، در تمام طول شب و روز، صحنه طوفان های مرگبار و بادهای در هم کوبنده بود. (۲) حال که، نعمت آرامش آسمان به وسیله ستون نامرئیش، و آرامش زمین به وسیله کوه ها تأمین شد، نوبت به آفرینش موجودات زنده و آرامش آنها می رسد که در محیطی آرام، بتوانند قدم به عرصه حیات بگذارند، می گوید: «و در روی زمین از هر جنبه ای منتشر ساخت» (وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ).

۱ - «تَمِيدَ» از ماده «مَیَدَ» (بر وزن صید) به معنی تزلزل و اضطراب اشیاء عظیم است، و جمله «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» در تقدیر «لَوْلَا تَمِيدَ بِكُمْ» بوده است.

۲ - توضیح بیشتر درباره فوائد کوه ها را در جلد ۱۰، صفحه ۱۱۳ به بعد مطالعه فرمائید.

تعبیر به «مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ»، اشاره به تنوع حیات و زندگی در چهره های مختلف است، از جنبندگان که از کوچکی با چشم عادی دیده نمی شوند، و سرتاسر محیط ما را پُر کرده اند، گرفته، تا جنبندگان غول پیکری که عظمت آنها انسان را در وحشت فرو می برد. همچنین جنبندگان به رنگهای مختلف و چهره های کاملاً متفاوت، آبیان، هوازیان، پرندگان، خزندگان، و حشرات گوناگون، و مانند آنها که هر کدام برای خود عالمی دارند، و مسأله حیات را در صدها هزار آئینه منعکس می سازند.

اما پیدا است: این جنبندگان، نیاز به آب و غذا دارند، لذا در جمله های بعد، به این دو موضوع اشاره کرده، می گوید: «از آسمان آبی فرستادیم و به وسیله آن، در روی زمین، انواع گوناگونی از جفت های گیاهان پر ارزش رویاندیم» (وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ).

به این ترتیب، اساس زندگی همه جنبندگان، مخصوصاً انسان را که آب و گیاه تشکیل می دهد، بیان می کند، سفره ای است گسترده با غذاهای متنوع در سرتاسر روی زمین، که هر یک از آنها از نظر آفرینش، دلیلی است بر عظمت و قدرت پروردگار.

قابل توجه این که: در بیان آفرینش سه قسمت نخست، افعال به صورت غائب ذکر شده، ولی به مسأله نزول باران و پرورش گیاهان که می رسد، افعال را به صورت متکلم بیان کرده، می فرماید: «ما از «آسمان» آبی فرستادیم، و ما در «زمین» گیاهانی رویاندیم».

این، خود، یکی از فنون فصاحت است که، به هنگام ذکر امور مختلف، آنها را در دو یا چند شکل متنوع بیان کنند، تا شنونده هیچ گونه احساس خستگی

نکند.

به علاوه، این تعبیر نشان می دهد: نزول باران و پرورش گیاهان مورد توجه خاصی بوده است. این آیه، بار دیگر به «زوجیت در جهان گیاهان» اشاره می کند که، آن نیز از معجزات علمی قرآن است؛ چرا که در آن زمان، زوجیت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گیاهان به طور گسترده ثابت نشده بود، و قرآن از آن پرده برداشت. (۱)

ضمناً، توصیف زوج های گیاهان به «کریم» اشاره به انواع مواهبی است که در آنها وجود دارد.

بعد از ذکر عظمت خداوند در جهان آفرینش، و چهره های مختلفی از خلقت روی سخن را به مشرکان کرده و آنها را مورد باز خواست قرار می دهد، می گوید: «این آفرینش خدا است، اما به من نشان دهید! معبودانی که غیر او هستند، چه چیز را آفریده اند؟! (هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ).

مسئلاً، آنها نمی توانستند ادعا کنند بعضی از مخلوقات این جهان، مخلوق بتها هستند، بنابراین، آنها به توحید خالقیت معترف بودند، با این حال چگونه می توانستند، شرک در عبادت را توجیه کنند؟ چرا که «توحید خالقیت» دلیل بر «توحید ربوبیت» و یگانگی مدبر عالم، و آن هم دلیل بر «توحید عبودیت» است.

لذا، در پایان آیه، عمل آنها را منطبق بر ظلم و ضلال شمرده می گوید: «وَلِي ظَالِمَانِ فِي سَبِيلِ الْمُنَى» (بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

۱ - شرح بیشتر پیرامون این مسأله را می توانید در جلد ۱۵، ذیل آیه ۷ سوره «شعراء» مطالعه فرمائید.

می دانیم: «ظلم» معنی گسترده ای دارد، که شامل قرار دادن هر چیز در غیر محل می شود، و از آنجا که مشرکان، عبادت و گاه تدبیر جهان را در اختیار بتها می گذاشتند، مرتکب بزرگترین ظلم و ضلالت بودند.

در ضمن، تعبیر فوق، اشاره لطیفی است به ارتباط «ظلم» و «ضلالت»، زیرا هنگامی که انسان موقعیت موجودات عینی را در جهان نشناسد، یا بشناسد و رعایت نکند و هر چیز را در جای خویش نبیند، مسلماً این ظلم سبب ضلالت و گمراهی او خواهد شد.

- ۱۲ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ
لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ
- ۱۳ وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ
أَظْلَمُ عَظِيمٌ
- ۱۴ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالَهُ فِي
عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لَوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ
- ۱۵ وَ إِنَّ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ
صَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ
مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ترجمه:

- ۱۲ - ما به «لقمان» حکمت دادیم؛ (و به او گفتیم) شکر خدا را به جای آور، هر کس
شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده؛ و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا
نمی رساند)؛ چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است.
- ۱۳ - (به خاطر بیاور) هنگامی را که «لقمان» به فرزندش - در حالی که او را موعظه می کرد -
گفت: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است».
- ۱۴ - و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی
حمل کرد، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری به او توصیه کردیم) که
برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور که بازگشت (همه) به

سوی من است!

۱۵ - و هر گاه آن دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن؛ و از راه کسانی پیروی کن که توبه کنان به سوی من آمده اند؛ سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می کردید آگاه می کنم.

تفسیر:

احترام پدر و مادر!

به تناسب بحثهای گذشته پیرامون توحید و شرک و اهمیت و عظمت قرآن و حکمتی که در این کتاب آسمانی به کار رفته، در آیات مورد بحث و چند آیه بعد از آن، سخن از «لقمان حکیم» و بخشی از اندرزهای مهم این مرد الهی در زمینه توحید و مبارزه با شرک به میان آمده، و مسائل مهم اخلاقی که در اندرزهای «لقمان» به فرزندش منعکس است نیز بازگو شده است. این «اندرزهای ده گانه» که در طی چهار آیه بیان شده، هم مسائل اعتقادی را به طرز جالبی بیان می کند، هم اصول وظایف دینی، و هم مباحث اخلاقی را.

در این که: «لقمان» که بود؟ و چه ویژگی هائی داشت؟ در بحث نکات به خواست خدا سخن خواهیم گفت، ولی، در اینجا همین اندازه می گوئیم: قرائن نشان می دهد، او پیامبر(صلی الله علیه وآله) نبود، بلکه مردی بود وارسته و مهذب، که در میدان مبارزه با هوای نفس، پیروز شده، و خداوند نیز چشمه های علم و حکمت را در قلب او گشوده بود. در عظمت مقام او همین بس که خدا اندرزهایش را در کنار سخنان خود

قرار داده، و در لابلای آیات قرآن ذکر فرموده است، آری هنگامی که قلب انسان بر اثر پاکی و تقوا به نور حکمت روشن گردد، سخنان الهی بر زبانش جاری می شود، و همان می گوید، که خدا می گوید، و آن گونه می اندیشد که خدا می پسندد!

با این توضیح کوتاه، به تفسیر آیات باز می گردیم.

در نخستین آیه می فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم، و به او گفتیم: برای خدا شکرگزاری کن، زیرا هر کس، شکر نعمت او را ادا کند، تنها به سود خویش شکر کرده، و هر کس کفران کند، زبانی به خدا نمی رساند، چرا که خداوند، بی نیاز و ستوده است» (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ). (۱)

در این که: «حکمت» چیست؟ باید گفت: برای «حکمت» معانی فراوانی ذکر کرده اند، مانند «شناخت اسرار جهان هستی»، «آگاهی از حقایق قرآن»، «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل» و «معرفت و شناسائی خداوند».

اما همه این معانی را می توان یک جا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که قرآن از آن سخن می گوید و خداوند به «لقمان» عطا فرموده بود: «مجموعه ای از معرفت و علم، و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت بوده است».

در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم، که: در تفسیر این آیه برای «هشام بن حکم» فرمود: «مراد از حکمت، فهم و عقل است». (۲)

۱ - در این که: جمله «أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ»، چیزی در تقدیر دارد یا نه؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی معتقدند جمله «قُلْنَا لَهُ» قبل از آن در تقدیر است، و بعضی می گویند: نیازی به تقدیر نیست، و «أَنْ» در جمله «أَنْ اشْكُرْ» تفسیری است، چرا که شکرگزاری خود عین حکمت است و حکمت عین آن (هر دو تفسیر قابل قبول است).

۲ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۳، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۲.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم: أُوتِيَ مَعْرِفَةُ إِمَامٍ زَمَانِهِ: «حکمت این است که لقمان نسبت به امام و رهبر الهی عصر خود آگاهی داشت».(۱) روشن است، هر یک از اینها یکی از شاخه های مفهوم وسیع حکمت محسوب می شود، و با هم منافاتی ندارد.

به هر حال، «لقمان» به خاطر داشتن این حکمت، به شکر پروردگارش پرداخت او هدف نعمت های الهی و کاربرد آن را می دانست، و درست آنها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند، به کار می بست، و اصلاً حکمت همین است: «به کار بستن هر چیز در جای خود».

بنابراین «شکر» و «حکمت» به یک نقطه باز می گردند.

ضمناً، نتیجه «شکر» و «کفران» نعمت ها در آیه به این صورت بیان شده که: «شکر نعمت به سود خود انسان» و «کفران نعمت نیز به زیان خود او است»؛ چرا که خداوند از همگان بی نیاز است، اگر همه ممکنات، شکرگزاری کنند چیزی بر عظمتش افزوده نمی شود، و «اگر جمله کاینات کافر گردند، بر دامن کبریا نشیند گرد»!

«لام» در جمله «أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ» لام اختصاص است و «لام» در «لِنَفْسِهِ» لام نفع است، بنابراین، سود شکرگزاری که همان دوام نعمت، و افزایش آن، به اضافه ثواب آخرت است، عائد خود انسان می شود، همان گونه که زیان کفران فقط دامن خودش را می گیرد.

تعبیر به «عَنِّي حَمِيدٌ»، اشاره به این است که: شکرگزار در برابر افراد عادی، یا چیزی به بخشنده نعمت می دهد، و یا اگر چیزی نمی دهد، با ستایش او مقامش

را در انظار مردم بالا می برد، ولی در مورد خداوند هیچ یک از این دو معنی ندارد، او از همگان بی نیاز است، و شایسته ستایش همه ستایشگران، فرشتگان حمد او می گویند و تمام ذرات موجودات به تسبیح و حمد او مشغولند و اگر انسانی به زبان قال، کفران کند، کمترین اثری ندارد، حتی ذرات وجود خودش، به زبان حال مشغول حمد و ثنای اویند!

قابل توجه است که: «شکر» با «صیغه مضارع» که نشانه تداوم و استمرار است بیان شده، و «کفر» با «صیغه ماضی» که حتی بر یک مرتبه نیز صادق است، اشاره به این که: کفران حتی برای یک بار ممکن است عواقب دردناکی بار آورد، اما شکرگزاری لازم است مستمر و مداوم باشد، تا انسان مسیر تکاملی خود را طی کند.

* * *

بعد از معرفی «لقمان» و مقام علم و حکمت او، به نخستین اندرز وی که در عین حال مهمترین توصیه به فرزندش می باشد، اشاره کرده چنین می فرماید:

«به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش، در حالی که او را موعظه می کرد، گفت: پسر! هیچ چیز را شریک خدا قرار مده! که شرک، ظلم عظیمی است» (وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ).

«حکمت لقمان» ایجاب می کند: قبل از هر چیز، به سراغ اساسی ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله «توحید» است، توحید در تمام زمینه ها و ابعاد، زیرا هر حرکت تخریبی و ضد الهی از شرک سرچشمه می گیرد، از دنیا پرستی، مقام پرستی، هوا پرستی، و مانند آن، که هر کدام شاخه ای از شرک محسوب می شود.

همان گونه که اساس تمام حرکتهای صحیح و سازنده، توحید است، یعنی

تنها دل به خدا بستن، سر بر فرمان او نهادن، از غیر او بریدن و همه بتها را در آستان کبريائي او در هم شکستن!.

قابل توجه این که: «لقمان حکیم»، دلیل بر نفی شرک را این ذکر می کند که: «شرک ظلم عظیم» است، آن هم با تعبیری که از چند جهت، تأکید در بر دارد. (۱)

و چه ظلمی از این بالاتر که، هم در مورد خدا انجام گرفته، که موجود بی ارزشی را همتای او قرار دهند، هم درباره خلق خدا، که آنها را به گمراهی بکشانند و با اعمال جنایت بار خود آنها را مورد ستم قرار دهند، و هم درباره خویشان که از اوج عزت عبودیت پروردگار، به قعر درّه ذلت پرستش غیر او ساقط کنند!.

دو آیه بعد، در حقیقت جمله های معترضه ای است که در لابلای اندرزهای «لقمان» از سوی خداوند بیان شده است، اما معترضه، نه به معنی بی ارتباط، بلکه به معنی سخنان الهی که ارتباط روشنی با سخنان «لقمان» دارد؛ زیرا در این دو آیه، بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آنها است و قرار دادن شکر پدر و مادر در کنار شکر «الله».

به علاوه، تأکیدی بر خالص بودن اندرزهای «لقمان» به فرزندش نیز محسوب می شود؛ چرا که پدر و مادر با این علاقه وافر و خلوص نیت، ممکن نیست جز خیر و صلاح فرزند را در اندرزهایشان بازگو کنند.

نخست می فرماید: «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم» (وَصَيَّنا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ).

آن گاه به زحمات فوق العاده مادر، اشاره کرده می گوید: «مادرش او را حمل

۱ - «إِنَّ» و «لَام» و «جمله اسمیه»، هر کدام یکی از اسباب تأکید است.

کرد در حالی که هر روز ضعف و سستی تازه ای بر ضعف او افزوده می شد» (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ). (۱)

این مسأله از نظر علمی ثابت شده، و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می شوند، چرا که شیره جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می دهند، و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می دارند. به همین دلیل، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامینها می شوند که اگر جبران نگردد ناراحتیهائی برای آنها به وجود می آورد، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می یابد، چرا که شیر، شیره جان مادر است.

لذا به دنبال آن می افزاید: پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است (وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ). همان گونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ: «مادران فرزندانسان را دو سال تمام شیر می دهند». (۲)

البته، منظور دوران کامل شیرخوارگی است، هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود. به هر حال، مادر، در این سی و سه ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی، و هم از نظر جسمی، و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد.

۱ - جمله «وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ» ممکن است «حال» باشد برای «أُمُّ» به تقدیر کلمه «ذات» و در تقدیر چنین بوده: «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ ذَاتَ وَهْنٍ عَلَى وَهْنٍ».

این احتمال نیز داده شده که مفعول مطلق بوده باشد، برای فعل مقدری از ماده «وهن» و در تقدیر چنین بوده: «تَهْنُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ».

۲ - بقره، آیه ۲۳۳.

جالب این که: در آغاز، توصیه درباره هر دو می کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات، تکیه روی زحمات مادر می نماید تا انسان را متوجه ایثارگری ها و حق عظیم او سازد. سپس، می گوید: «توصیه کردم که هم شکر مرا بجای آور و هم شکر پدر و مادرت را» (أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ).

شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام، و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده ام، و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمت های من به تو می باشند.

و چقدر جالب و پر معنی است که: شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته. و در پایان آیه، با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می فرماید: «بازگشت همه شما به سوی من است» (إِلَيَّ الْمَصِيرُ).

آری، اگر در اینجا کوتاهی کنید، در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می گیرد و مو، به مو حساب می شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمت هایش، و همچنین در مورد شکر نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی آلایش آنها، بر آید.

بعضی از مفسران، در اینجا به نکته ای توجه کرده اند که: در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر، کراراً آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنائی در عصر جاهلیت بوده است).

این به خاطر آن است که: پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده

است: فرزندان، پدر و مادر را مخصوصاً به هنگام پیری و از کار افتادگی فراموش می کنند، و این دردناکترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می شود. (۱)

و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر، ممکن است این توهّم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسأله عقائد و کفر و ایمان، باید با آنها مماشات کرد، در آیه بعد می افزاید: «هر گاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که، چیزی را شریک من قرار دهی که از آن (حداقل) آگاهی نداری، از آنها اطاعت مکن» (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا).

هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد.

تعبیر به «جاهدَاک» اشاره به این است که: پدر و مادر، گاه به گمان این که: سعادت فرزند را می خواهند، تلاش و کوشش می کنند، او را به عقیده انحرافی خود بکشانند، و این در مورد همه پدران و مادران، دیده می شود.

وظیفه فرزندان، این است: هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند، و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.

ضمناً، جمله «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (چیزی که به آن علم و آگاهی نداری) اشاره به این است که: اگر فرضاً دلائل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حداقل دلیلی بر اثبات آن نیست، و هیچ شخص بهانه جوئی نیز، نمی تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند.

از این گذشته، اگر شرک حقیقتی داشت، باید دلیلی بر اثبات آن وجود

داشته باشد، و چون دلیلی بر اثبات آن نیست، خود دلیلی بر بطلان آن می باشد. باز از آنجا که، ممکن است، این فرمان، این توهم را به وجود آورد که: در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی حرمتی به خرج داد، بلا فاصله اضافه می کند: عدم اطاعت آنها در مسأله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال، «با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن» (وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا). از نظر دنیا و زندگی مادی، با آنها مهر و محبت و ملاطفت کن، و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی، تسلیم افکار و پیشنهادهای آنها نباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که: حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است.

لذا، بعداً می افزاید: «راه کسانی را پیروی کن که به سوی من باز گشته اند» راه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان راستین (وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ). چرا که بعد از آن، «بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه در دنیا عمل می کردید، آگاه می سازم» و بر طبق آن پاداش و کیفر می دهم (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

نفی و اثباتهای پی در پی، و امر و نهی ها در آیات فوق، برای این است که: مسلمانان در این گونه مسائل - که در بدو نظر، تضادی در میان انجام دو وظیفه لازم تصور می شود - خط اصلی را پیدا کنند، و بدون کمترین افراط و تفریط، در مسیر صحیح قرار گیرند، و این دقت و ظرافت قرآن، در این ریزه کاری ها، از چهره های فصاحت و بلاغت عمیق آن است.

به هر حال، آیه فوق کاملاً شبیه چیزی است که در آیه ۸ سوره «عنکبوت» آمده است که می گوید: «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ».

و درباره آن شأن نزولی در بعضی از تفاسیر نقل شده است که در ذیل آن آیه آوردیم.

نکته ها:

۱ - لقمان که بود؟

نام «لقمان» در دو آیه از قرآن در همین سوره، آمده است، در قرآن دلیل صریحی بر این که: او پیامبر بوده است یا تنها یک فرد حکیم، وجود ندارد، ولی لحن قرآن، در مورد «لقمان»، نشان می دهد: او پیامبر نبود؛ زیرا در مورد «پیامبران» سخن از رسالت و دعوت به سوی توحید و مبارزه با شرک و انحرافات محیط و عدم مطالبه اجر و پاداش، و نیز بشارت و انذار در برابر «امت ها» معمولاً دیده می شود، در حالی که در مورد «لقمان» هیچ یک از این مسائل ذکر نشده و تنها اندرزهای او که به صورت خصوصی با فرزندش، بیان شده - هر چند محتوای آن جنبه عمومی دارد - و این گواه بر این است که او تنها یک مرد حکیم بوده است.

در حدیثی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز نقل شده، چنین می خوانیم: حَقًّا أَقُولُ لَمْ يَكُنْ لُقْمَانُ نَبِيًّا، وَلَكِنْ كَانَ عَبْدًا كَثِيرَ التَّفَكُّرِ، حَسَنَ الْيَقِينِ، أَحَبَّ إِلَهُ فَأَحَبَّهُ وَمَنْ عَلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ...: «به حق می گویم: «لقمان» پیامبر نبود، ولی بنده ای بود که بسیار فکر می کرد، ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوست می داشت، و خدا نیز او را دوست داشت، و نعمت حکمت بر او ارزانی فرمود...».

در بعضی از تواریخ آمده است: «لقمان» غلامی سیاه از «مردم سودان» بود، و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصفا داشت، او از همان آغاز به راستی سخن می گفت، امانت را به خیانت نمی آلود، و در اموری که مربوط به او

نبود دخالت نمی کرد. (۱)

بعضی از مفسران، احتمال نبوت او را داده اند ولی چنان که گفتیم، هیچ دلیلی بر آن نیست، بلکه شواهد روشنی بر ضد آن داریم.

در بعضی از روایات آمده است: شخصی به «لقمان» گفت: مگر تو با ما شبانی نمی کردی؟ در پاسخ گفت: آری چنین است.

سؤال کننده پرسید: پس از کجا این همه علم و حکمت نصیب تو شد؟

در پاسخ گفت: قَدَرُ اللَّهِ، وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ الصَّمْتُ عَمَّا لَا يُعْنِيهِ: «این خواست خدا بود، اداء امانت کردن، راستگویی و سکوت در برابر آنچه به من مربوط نبود». (۲)

در ذیل روایتی که در بالا از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل کردیم، نیز چنین آمده است: «روزی لقمان در وسط روز، برای استراحت خوابیده بود، ناگهان ندائی شنید که ای لقمان! آیا می خواهی خداوند تو را خلیفه در زمین قرار دهد که در میان مردم به حق قضاوت کنی؟!«

«لقمان» در پاسخ آن ندا گفت: اگر پروردگارم مرا مخیر کند، راه عافیت را می پذیرم و تن به این آزمون بزرگ نمی دهم! ولی اگر فرمان دهد، فرمانش را به جان پذیرا می شوم؛ زیرا می دانم، اگر چنین مسئولیتی بر دوش من بگذارد حتماً مرا کمک می کند و از لغزش ها ننگه می دارد.

فرشتگان - در حالی که آنها را نمی دید - گفتند: ای «لقمان» برای چه؟

گفت: برای این که: داوری در میان مردم سخت ترین منزلگاه ها، و مهمترین مراحل است، و امواج ظلم و ستم از هر سو متوجه آن است، اگر خدا انسان را

۱ - «قصص قرآن»، (شرح حالات لقمان).

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

حفظ کند، شایسته نجات است و اگر راه خطا برود، از راه بهشت منحرف شده است کسی که در دنیا سر بزیرو در آخرت سربلند باشد، بهتر از کسی است که در دنیا سربلند و در آخرت سربزیر باشد، و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند به دنیا نخواهد رسید و آخرت را نیز از دست خواهد داد!

فرشتگان از منطق جالب «لقمان» در شگفتی فرو رفتند.
«لقمان» این سخن را گفت و به خواب فرو رفت، و خداوند نور حکمت در دل او افکند، هنگامی که بیدار شد، زبان به حکمت گشود!...» (۱).

۲ - گوشه ای از حکمت لقمان

بعضی از مفسران در اینجا به تناسب اندرزه‌های «لقمان» که در آیات این سوره منعکس است قسمت هائی از سخنان حکمت آمیز این مرد الهی را بازگو کرده اند که ما فشرده ای از آن را در اینجا می آوریم:

الف - لقمان به فرزندش چنین می گفت: يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، وَقَدْ هَلَكَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَاجْعَلْ سَفِينَتَكَ فِيهَا إِيمَانًا بِاللَّهِ، وَاجْعَلْ شِرَاعَهَا التَّوَكُّلَ عَلَى اللَّهِ، وَاجْعَلْ زَادَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ، فَإِنْ نَجَوْتَ فَبِرَحْمَةِ اللَّهِ وَإِنْ هَلَكْتَ فَبِذُنُوبِكَ!:

«پسرم! دنیا دریای ژرف و عمیقی است که خلق بسیاری در آن غرق شده اند، تو کشتی خود را در این دریا، ایمان به خدا قرار ده، بادبان آن را توکل بر خدا، زاد و توشه ات را در آن تقوای الهی، اگر از این دریا رهائی یابی به برکت رحمت خدا است، و اگر هلاک شوی به خاطر گناهان تو است.» (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۱۶، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۱۷، ذیل آیه مورد بحث.

همین مطلب در کتاب «کافی»، ضمن سخنان امام کاظم (علیه السلام) به «هشام بن حکم» به صورت کاملتری از «لقمان حکیم» نقل شده است:

يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ، وَ حَشْوُهَا الْإِيمَانُ، وَ شِرَاعُهَا التَّوَكُّلُ، وَ قَيْمُهَا الْعَقْلُ، وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمُ، وَ سُكَّانُهَا الصَّبْرُ:

«پسرم دنیا دریای عمیقی است که گروه بسیاری در آن غرق شدند، کشتی تو در این دریا باید تقوای الهی باشد، و زاد و توشه ات ایمان، بادبان این کشتی توکل، ناخدای آن عقل، راهنمای آن علم، و سکان آن صبر».(۱)

ب - در گفتار دیگری به فرزندش در آداب مسافرت، چنین می گوید:

«پسرم! هنگامی که مسافرت می کنی، اسلحه و لباس و خیمه و وسیله نوشیدن آب، و وسائل دوختن و داروهای ضروری را که هم خود، و هم همراهانت از آن استفاده می توانید بکنید بردار، و با همسفران در همه چیز، جز در معصیت الهی همراهی کن! پسرم! هنگامی که با جمعی مسافرت کردی در کارهایت با آنها مشورت کن. در صورت آنها بسیار تبسم نما.

در مورد زاد و توشه ای که داری سخاوتمند باش!

هنگامی که تو را صدا زنند، پاسخ گو و اگر از تو کمک بخواهند آنها را یاری کن. تا می توانی سکوت اختیار کن!

نماز بسیار بخوان!

در مرکب و آب و غذا که داری سخاوتمند باش!

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۳، کتاب العقل و الجهل.

اگر از تو گواهی به حق بطلبند گواهی ده!
اگر از تو مشورتی بخواهند، برای به دست آوردن نظر صائب کوشش کن! و بدون اندیشه و تأمل کافی، پاسخ مگو، و تمام نیروی تفکرت را برای جواب مشورت به کار گیر، که هر کس در پاسخ مشورت خالص ترین نظر خود را اظهار نکند، خداوند نعمت تشخیص و اندیشه را از او می گیرد.

هنگامی که ببینی همراهان تو راه می روند، و تلاش می کنند، با آنها به تلاش برخیز!
دستور کسی را که از تو بزرگتر است بشنو!
اگر از تو تقاضای مشروعی دارند، همیشه جواب مثبت بده، و هرگز «نه» نگو، زیرا گفتن نه، نشانه عجز و ناتوانی و سبب ملامت است...

هرگز «نماز» را از اول وقت، تأخیر نینداز، و دین خود را فوراً ادا کن.
با جماعت نماز بگذار، هر چند در سخت ترین حالات باشید...
اگر می توانی، از هر غذائی می خواهی بخوری قبلاً مقداری از آن را در راه خدا انفاق کن!
کتاب الهی را تلاوت کن، و ذکر خدا را فراموش منما! (۱)

ج - این داستان نیز از «لقمان» معروف است، در آن هنگام که به صورت برده ای برای آقاش کار می کرد، روزی به او گفت: گوسفندی برای من ذبح کن و دو عضو که بهترین اعضای آنست برای من بیاور!

او گوسفندی را ذبح کرد و زبان و دل آن را برای وی آورد.
چند روز دیگر همین دستور را به او داد منتها گفت: دو عضو که بدترین اعضای آن است برای من بیاور! «لقمان» بار دیگر گوسفندی را ذبح کرد و همان

«زبان و دل» را برای او آورد، او تعجب کرد، و از این ماجرا سؤال کرد.
 «لقمان» در پاسخ گفت: «قلب و زبان» اگر پاک باشند از هر چیز بهترند و اگر ناپاک شوند از همه چیز خبیث تر و بدتر! (۱)

این گفتار را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم.
 فرمود: «به خدا سوگند، حکمتی که به لقمان از سوی پروردگار عنایت شده بود، به خاطر نسب، مال، جمال و جسم او نبود بلکه او مردی بود که در انجام فرمان خدا، قوی و نیرومند بود، از گناه و شبهات اجتناب می کرد، ساکت و خاموش بود با دقت می نگریست بسیار فکر می کرد، تیزبین بود، هرگز در (آغاز) روز نخوابید و در مجالس (به رسم مستکبران) تکیه نمی کرد، کاملاً آداب را رعایت می نمود، آب دهن نمی افکند، با چیزی بازی نمی کرد، و هرگز در حال نامناسبی دیده نشد... هیچ گاه دو نفر را در حال نزاع ندید، مگر این که آنها را با هم صلح داد، و اگر سخن خوبی از کسی می شنید، حتماً مأخذ آن سخن و تفسیر آن را سؤال می کرد، با «فقیهان و عالمان» بسیار نشست و برخاست داشت... به سراغ علوم می رفت که، بتواند به وسیله آن بر هوای نفس چیره شود، نفس خود را با نیروی فکر و اندیشه و عبرت مداوا می نمود، و تنها به سراغ کاری می رفت که به سود (دین یا دنیای) او بود، در اموری که به او ارتباط نداشت، هرگز دخالت نمی کرد، و از این رو خداوند حکمت را به او ارزانی داشت». (۲)

۱ - تفسیر «بیضاوی» و «ثعلبی»، ولی تفسیر «مجمع البیان» تنها قسمت اول سخن لقمان را نقل کرده است.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۱۷، (با تلخیص).

- ۱۶ یا بُنِیَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ
- ۱۷ یا بُنِیَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
- ۱۸ وَلَا تَصْغُرْ خَدَكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ
- ۱۹ وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ

ترجمه:

- ۱۶ - پسر من! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه ای از) آسمان ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!
- ۱۷ - پسر من! نماز را بر پا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصائبی که به تو می رسد شکمیا باش که این از کارهای مهم است!
- ۱۸ - (پسر من!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.
- ۱۹ - (پسر من!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن؛ از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) که زشت ترین صداها صدای خران است.

تفسیر:

همچون کوه بایست و با مردم خوشرفتاری کن! نخستین اندرز «لقمان» پیرامون مسأله توحید و مبارزه با شرک بود، دومین اندرز او درباره حساب اعمال و معاد است که حلقه «مبدأ» و «معاد» را تکمیل می کند.

می گوید: «پسرم! اگر اعمال نیک و بد، حتی به اندازه سنگینی خردلی باشد، در درون صخره ای، یا در گوشه ای از آسمان، یا درون زمین جای گیرد، خدا آن را در دادگاه قیامت حاضر می کند، و حساب آن را می رسد؛ چرا که خداوند دقیق و آگاه است» (یا بُنِیَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ).

«خردل» گیاهی است دارای دانه های سیاه بسیار کوچک که در کوچکی و حقارت، ضرب المثل می باشد.

اشاره به این که: اعمال نیک و بد هر قدر کوچک و کم ارزش، و هر قدر مخفی و پنهان باشد، همانند خردلی که در درون سنگی در اعماق زمین، یا در گوشه ای از آسمانها مخفی باشد، خداوند لطیف و خبیر که از تمام موجودات کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر در سراسر «عالم هستی» آگاه است آن را برای حساب، و پاداش و کیفر حاضر می کند، و چیزی در این دستگاه گم نمی شود!

ضمیر در «إِنَّهَا» به «حسنات و سیئات و اعمال نیک و بد» باز می گردد. (۱) توجه به این آگاهی پروردگار از اعمال انسان، و محفوظ ماندن همه نیکی ها و بدی ها در کتاب علم پروردگار، و نابود نشدن چیزی در این عالم

۱ - بعضی احتمال داده اند: ضمیر فوق ضمیر «شأن و قصه» باشد، و یا به مفهوم شرک باز گردد و هر دو احتمال بعید است.

هستی، خمیرمایه همه اصلاحات فردی و اجتماعی است، و نیروی محرک قوی به سوی خیرات و باز دارنده مؤثر از شرور و بدی ها است.

ذکر «سماوات» و «ارض» بعد از بیان «صخره»، در حقیقت از قبیل ذکر عام بعد از خاص است. در حدیثی که در «اصول کافی» از «امام باقر» (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: *اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ، فَإِنَّ لَهَا طَالِبًا، يَقُولُ أَحَدُكُمْ أَذْنِبُ وَاسْتَغْفِرُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: سَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ، وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّهَا إِنْ تَكَ مِنْ ثِقَالِ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ*

«از گناهان کوچک بپرهیزید؛ چرا که سرانجام کسی از آن باز خواست می کند، گاهی بعضی از شما می گویند ما گناه می کنیم و به دنبال آن استغفار می نمائیم، در حالی که خداوند عَزَّوَجَلَّ می گوید: ما تمام آنچه آنها از پیش فرستاده اند، و همچنین آثارشان را، و همه چیز را در لوح محفوظ احصا کرده ایم، و نیز فرموده: اگر اعمال نیک و بد، حتی به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد در دل صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا اندرون زمین، خدا آن را حاضر می کند؛ چرا که خداوند لطیف و خبیر است» (۱).

بعد از تحکیم پایه های مبدأ و معاد، که اساس همه اعتقادات مکتبی است به مهمترین اعمال یعنی مسأله «نماز» پرداخته، می گوید:

«پسرم! نماز را بر پا دار» (یا بُنِیْ أَقِمِ الصَّلَاةَ).

چرا که «نماز» مهمترین پیوند تو با خالق است، نماز قلب تو را بیدار، روح

تو را مصفاً، و زندگی تو را روشن می سازد.

آثار گناه را از جانت می شوید، نور ایمان را در سرای قلبت پرتوافکن می دارد، و تو را از فحشاء و منکرات باز می دارد.

بعد از برنامه نماز به مهمترین دستور اجتماعی یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» پرداخته، می گوید: «مردم را به نیکی ها و معروف دعوت کن و از منکرات و زشتی ها باز دار» (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

و بعد از این سه دستور مهم عملی، به مسأله «صبر و استقامت» که در برابر ایمان، همچون سر، نسبت به تن است، پرداخته می گوید: «در برابر مصائب و مشکلاتی که بر تو وارد می شود، صابر و شکیبا باش که این از وظائف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است» (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ).

مسلم است که، در همه کارهای اجتماعی، مخصوصاً در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد، و سود پرستان سلطه جو، و گنهکاران آلوده و خودخواه، به آسانی تسلیم نمی شوند، و حتی در مقام اذیت و آزار، و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر بر می آیند، که بدون صبر و استقامت و شکیبائی، هرگز نمی توان بر این مشکلات پیروز شد.

«عزم» به معنی اراده محکم است و تعبیر به «عزم الامور» در اینجا یا به معنی کارهایی است که دستور مؤکد، از سوی پروردگار به آن داده شده است، و یا کارهایی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد، و هر کدام از این دو معنی باشد، اشاره به اهمیت آنست.

تعبیر «ذلک» اشاره به صبر و شکیبائی است و این احتمال نیز وجود دارد، به همه اموری که در آیه فوق ذکر شده، از جمله نماز، و امر به معروف و نهی از

منکر، باز گردد، ولی، در بعضی دیگر از آیات قرآن، این تعبیر بعد از مسأله «صبر» مطرح شده که احتمال اول را تقویت می کند.

سپس، «لقمان» به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشان پرداخته، نخست تواضع و فروتنی و خوشروئی را توصیه کرده می گوید: «با بی اعتنائی از مردم روی مگردان» (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ).

«و مغرورانه بر روی زمین راه مرو» (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا).

«چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی دارد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ). «تُصَعِّرُ» از ماده «صَعَر» در اصل یک نوع بیماری است که به «شتر» دست می دهد و گردن خود را کج می کند.

«مَرَح» (بر وزن فرح) به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است.

«مُخْتَال» از ماده «خیال»، و «خیلاء» به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می بیند.

«فَخُور» از ماده «فخر» به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می کند (تفاوت «مختال» و «فخور» در این است که: اولی، اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی است، و دومی، به اعمال کبر آمیز خارجی).

و به این ترتیب، «لقمان حکیم» در اینجا به دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می کند: یکی «تکبر و بی اعتنائی»، و دیگر «غرور و خودپسندی»، که هر دو در این جهت مشترکند که انسان را در عالمی از «توهم و پندار» و خودبرتربینی، فرو می برند، و رابطه او را از دیگران قطع می کنند.

مخصوصاً با توجه به ریشه لغوی «صعر» روشن می شود که این گونه صفات یک نوع بیماری روانی و اخلاقی است، یک نوع انحراف در تشخیص و تفکر است، و گرنه، یک انسان سالم از نظر روح و روان، هرگز گرفتار این گونه پندارها و تخیلات نمی شود. ناگفته پیداست: منظور «لقمان»، تنها مسأله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه، منظور، مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات، قبل از هر چیز، خود را در حرکات عادی و روزانه نشان می دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است.

در آیه بعد، دو برنامه دیگر اخلاقی را که جنبه اثباتی دارد - در برابر دو برنامه گذشته که جنبه نفی داشت - بیان کرده می گوید: «پسرم! در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن» (وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ). در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال نما، «و از صدای خود بکاه! و فریاد مزین» (وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ).

«چرا که زشت ترین صداها صدای خران است!» (إِنَّ أُنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ). (۱) - (۲) در واقع در این دو آیه از دو صفت، نهی، و به دو صفت، امر شده: «نهی» از «خودبرتربینی»، و «خودپسندی»، که یکی سبب می شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند، و دیگری سبب می شود انسان خود را در حد کمال پندارد، و در نتیجه درهای تکامل را به روی خود ببندد هر چند خود را با

۱ - «حَمِير» جمع «حمار» به معنی خر است.

۲ - «أُنْكَرَ» افعَل تفضیل است و گر چه معمولاً افعَل تفضیل، در مورد مفعول نمی آید ولی در باب عیوب به طور نادر این صیغه آمده است («أُنْكَرَ» افعَل تفضیل از «منکر» است).

دیگری مقایسه نکند.

گر چه این دو صفت، غالباً توأمند، و ریشه مشترک دارند ولی گاه از هم جدا می شوند. و «امر» به رعایت اعتدال در «عمل» و «سخن»؛ زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن، یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است.

به راستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق، خوشبخت و پیروزی است، در میان مردم محبوب، و در پیشگاه خدا عزیز است.

قابل توجه این که: ممکن است در محیط زندگی ما، صداهائی ناراحت کننده تر از صدای خران باشد (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر، که انسان به هنگام شنیدنش احساس می کند: گوشت اندامش فرو می ریزد!) ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد. به علاوه ناراحت کننده بودن، با زشت تر بودن، فرق دارد، آنچه به راستی از همه صداهای معمولی که انسان می شنود زشت تر است، همان صدای الاغ می باشد، که نعره ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است.

نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن، بلکه، گاه، به جهت بی دلیل بودن؛ چرا که به گفته بعضی از مفسران، صدای حیوانات دیگر، غالباً به واسطه نیازی است که دارند، اما این حیوان، گاهی بی جهت و بدون هیچ گونه نیاز و بی هیچ مقدمه، وقت و بی وقت فریاد را سر می دهد!

و شاید به همین دلیل است که: در بعضی از روایات نقل شده: هر گاه صدای الاغ بلند می شود، شیطان را دیده است.

بعضی گفته اند: فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است، جز صدای الاغ!

به هر حال، از همه این سخن ها که بگذریم، زشت بودن این صدا از میان

صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، این آیه به عطسه ای که با صوت بلند ادا می شود، و یا داد و فریاد، به هنگام سخن گفتن تفسیر گردیده، در حقیقت بیان مصداق روشنی از آن است. (۱)

* * *

نکته ها:

۱ - آداب راه رفتن

درست است که راه رفتن، کار ساده ای است، اما همین امر ساده می تواند بیانگر حالات درونی، اخلاقی و احیاناً نشانه شخصیت انسان بوده باشد؛ چرا که قبلاً هم گفته ایم، روحیات و خلیقات انسان، در لابلای همه اعمال او منعکس می شود، و گاه، یک عمل کوچک، حاکی از یک روحیه ریشه دار است.

و از آنجا که اسلام، تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده، در این زمینه نیز چیزی را فروگذار نکرده است.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ إِخْتِيَالاً لَعَنَهُ الْأَرْضُ، وَمَنْ تَحْتَهَا، وَمَنْ فَوْقَهَا: «کسی که از روی غرور و تکبر، روی زمین راه رود زمین، و کسانی که در زیر زمین خفته اند، و آنها که روی زمین هستند، همه او را لعنت می کنند!». (۲)

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: وَ نَهَى أَنْ يَخْتَالَ الرَّجُلُ فِي مَشْيِهِ وَ قَالَ مَنْ لَبَسَ ثَوْباً فَاخْتَالَ فِيهِ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ مِنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ وَ كَانَ قَرِينَ قَارُونَ لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ اخْتَالَ!:

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۲۰، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «ثواب الاعمال»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۰۷.

«پیامبر از راه رفتن مغرورانه و متکبرانه، نهی کرد و فرمود: کسی که لباسی بپوشد و با آن کبر بوزد، خداوند او را در کنار دوزخ به قعر زمین می فرستد و همنشین «قارون» خواهد بود، چرا که او نخستین کسی بود که غرور و کبر را بنیاد نهاد» (۱)

و نیز می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خداوند ایمان را بر جوارح و اعضای انسان واجب کرده، و در میان آنها تقسیم نموده است: از جمله بر پاهای انسان واجب کرده است، به سوی معصیت و گناه نرود، و در راه رضای خدا گام بر دارد. و لذا قرآن فرموده است: در زمین متکبرانه راه مرو!... و نیز فرموده: اعتدال را در راه رفتن رعایت کن» (۲)

در روایت دیگر، این ماجرا از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که از کوچه ای عبور می فرمود: دیوانه ای را مشاهده کرد که مردم، اطراف او را گرفته به او نگاه می کنند فرمود: عَلٰی مَا اجْتَمَعَ هٰؤُلَاءِ: «اینها برای چه اجتماع کرده اند؟». عرض کردند: عَلٰی الْمَجْنُونِ یُصْرَعُ: «در برابر دیوانه ای که دچار صرع و حمله های عصبی شده است».

پیامبر (صلی الله علیه وآله) نگاهی به آنها کرد و فرمود: مَا هٰذَا بِمَجْنُونٍ اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِالْمَجْنُونِ حَقَّ الْمَجْنُونِ: «این، دیوانه نیست، می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم؟!» عرض کردند: آری، ای رسول خدا!

فرمود: اِنَّ الْمَجْنُوْنَ: الْمُنْبَخِرُ فِیْ مَشِیَّتِهِ، النَّاْظِرُ فِیْ عِطْفِیَّتِهِ، الْمُحَرِّكُ جَنْبِیْهِ

۱ - «امالی صدوق»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۰۷.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۸، باب ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها.

بِمَنْكِبِهِ فَذَاكَ الْمَجْنُونُ وَ هَذَا الْمُبْتَلَى: «دیوانه واقعی کسی است که: متکبرانه گام بر می دارد، دائماً به پهلوه‌های خود نگاه می کند، پهلوه‌های خود را به همراه شانه ها تکان می دهد (و کبر و غرور از تمام وجود او می بارد).

این دیوانه واقعی است اما آن که دیدید بیمار است»! (۱)

۲- آداب سخن گفتن

در اندرزهای «لقمان» اشاره ای به آداب سخن گفتن شده بود، و در اسلام، باب وسیعی برای این مسأله گشوده شده، از جمله این که:

تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد، سکوت از آن بهتر است.

چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: السُّكُوتُ رَاحَةٌ لِلْعَقْلِ: «سکوت مایه آرامش فکر است» (۲)

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است: مِنْ عِلَامَاتِ الْفِقْهِ: الْعِلْمُ وَالْجَلْمُ وَالصَّمْتُ، إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ: «از نشانه های فهم و عقل، داشتن آگاهی و بردباری و سکوت است، سکوت، دری از درهای حکمت است» (۳)

اما در روایات دیگر تأکید شده است: «در مواردی که سخن گفتن لازم است، مؤمن باید هرگز سکوت نکند».

«پیامبران به سخن گفتن دعوت شدند نه به سکوت».

«وسیله رسیدن به بهشت و رهایی از دوزخ، سخن گفتن به موقع است» (۴)

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۳۰۳

۲ و ۳ و ۴- «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحات ۵۳۰ و ۵۳۲.

۳- آداب معاشرت

آن قدر که در روایات اسلامی به وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به مسأله تواضع، حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت، اهمیت داده شده است، به کمتر چیزی اهمیت داده شده. بهترین و گویاترین دلیل در این زمینه، خود روایات اسلامی است، که نمونه هایی از آن را در اینجا از نظر می گذرانیم:

۱- شخصی نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) أَوْصِنِي فَكَانَ فِيمَا أَوْصَاهُ أَنْ قَالَ: أَلْقَ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسِطٍ: «مرا سفارش کن! فرمود: برادر مسلمانان را با روی گشاده ملاقات کن». (۱)

۲- در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ! «در روز قیامت، چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی، نهاده نمی شود!». (۲)

۳- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: الْبِرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَغْمُرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ: «نیکوکاری و حسن خلق، خانه ها را آباد، و عمرها را زیاد می کند». (۳)

۴- و نیز از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده: أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ: «بیشترین چیزی که سبب می شود، امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند، تقوای الهی و حسن خلق است». (۴)

۵- در مورد تواضع و فروتنی نیز از علی (علیه السلام) می خوانیم: زِينَةُ الشَّرِيفِ

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۱۷۱.

۲ و ۳ و ۴- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحات ۸۱ و ۸۲، باب حسن خلق.

التَّوَّاضُّعُ: «آرایش انسان های با شرافت، فروتنی است». (۱)

۶ - و بالاخره در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: التَّوَّاضُّعُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ نَفِيسٍ، وَ مَرْتَبَةٌ رَفِيعَةٌ، وَ لَوْ كَانَ لِلتَّوَّاضُّعِ لُغَةٌ يَفْهَمُهَا الْخَلْقُ لَنُطِقَ عَنْ حَقَائِقَ مَا فِي مَخْفِيَّاتِ الْعَوَاقِبِ... وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ شَرَفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ... وَ لَيْسَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادَةٌ يَقْبَلُهَا وَ يَرْضَاهَا إِلَّا وَ بَائِهَا التَّوَّاضُّعُ:

«فروتنی ریشه هر خیر و سعادت است، تواضع، مقام والائی است، و اگر برای فروتنی زبان و لغتی بود که مردم می فهمیدند، بسیاری از اسرار نهانی و عاقبت کارها را بیان می کرد... کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بر بسیاری از بندگان برتری می بخشد... هیچ عبادتی نیست که مقبول درگاه خدا و موجب رضای او باشد، مگر این که راه ورود آن فروتنی است». (۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۱۲۰.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۱۲۱.

- ۲۰ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ
- ۲۱ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ
- ۲۲ وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
- ۲۳ وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
- ۲۴ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ

ترجمه:

- ۲۰ - آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمت های آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری درباره خدا مجادله می کنند!
- ۲۱ - و هنگامی که به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید!»، می گویند: «نه، بلکه ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم!» آیا حتی اگر شیطان آنان را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می کنند)؟!
- ۲۲ - کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکو کار باشد به دستگیره

محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است)؛ و عاقبت همه کارها به سوی خدا است.

۲۳ - و کسی که کافر شود، کفر او تو را غمگین نسازد؛ بازگشت همه آنان به سوی ما است، و ما آنها را از اعمالی که انجام داده اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم ساخت؛ خداوند به آنچه درون سینه هاست آگاه است.

۲۴ - ما اندکی آنها را از متاع دنیا بهره مند می کنیم سپس آنها را به تحمل عذاب شدیدی وادار می سازیم!

تفسیر:

تکیه گاه مطمئن!

بعد از پایان اندرزهای ده گانه «لقمان» در زمینه «مبدأ و معاد، راه و رسم زندگی و برنامه های اجتماعی و اخلاقی»، قرآن برای تکمیل آن، به سراغ بیان نعمت های الهی می رود، تا حسن شکرگزاری مردم را برانگیزد، شکری که سرچشمه «معرفه الله» و انگیزه اطاعت فرمان او می شود. (۱)

روی سخن را به همه انسان ها کرده می گوید: «آیا ندیدید، خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر فرمان شما کرد، که در مسیر منافع و سود شما حرکت کنند؟ (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

تسخیر موجودات آسمانی و زمینی، برای انسان، مفهوم وسیعی دارد: هم شامل اموری می شود که در قبضه اختیار او است و با میل و اراده اش در مسیر

۱ - بعضی از مفسران مانند «آلوسی» در «روح المعانی» و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» آیات مورد بحث را مربوط به آیات قبل از ذکر وصایای لقمان دانسته اند که مشرکان را مخاطب ساخته می گوید: «این خلق خدا است نشان دهید بت ها چه آفرینشی داشتند؟» و در آیات مورد بحث می گوید: «آیا ندیدید که خداوند آنچه را در آسمان ها و زمین است مسخر شما گردانید»، ولی، ذیل این آیه و آیات بعد از آن و روایاتی که در تفسیر آن وارد شده با عمومیت مفهوم آیه سازگارتر است.

منافع خود به کار می گیرد، مانند بسیاری از موجودات زمینی، و هم اموری که در اختیار انسان نیست اما خداوند آنها را مأمور ساخته به انسان خدمت کنند، همچون خورشید و ماه. بنابراین، همه موجودات، مسخر فرمان خدا در طریق سود انسان ها هستند خواه مسخر فرمان انسان باشند، یا نه؟ و به این ترتیب «لام» در «لَکُم»، «لام منفعت» است. (۱) آن گاه می افزاید: «خداوند نعمت های خود را - اعم از نعمت های ظاهر و باطن - بر شما گسترده و افزون ساخت» (وَ أَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً). «أَسْبَغَ» از ماده «سَبَغَ» (بر وزن صبر) در اصل به معنی پیراهن یا زره گشاد و وسیع و کامل است، سپس به نعمت گسترده و فراوان نیز اطلاق شده است. در این که: منظور از نعمت های «ظاهر» و «باطن» در این آیه چیست؟ مفسران بسیار سخن گفته اند:

بعضی، نعمت «ظاهر» را چیزی می دانند که برای هیچ کس قابل انکار نیست همچون آفرینش حیات و انواع روزی ها و نعمت های «باطن» را اشاره به اموری می دانند که بدون دقت و مطالعه قابل درک نیست (مانند بسیاری از قدرتهای روحی و غرائز سازنده). بعضی، نعمت «ظاهر» را اعضای ظاهر و نعمت «باطن» را قلب شمرده اند. بعضی دیگر، نعمت «ظاهر» را زیبایی صورت و قامت راست و سلامت اعضاء و نعمت «باطن» را «معرفة الله» دانسته اند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «ابن عباس» از آن

۱ - درباره تسخیر موجودات برای انسان در جلد ۱۰، ذیل آیه ۲ سوره «رعد»، صفحه ۱۲۰ بحث های دیگری نیز داشته ایم.

حضرت در این زمینه سؤال کرد، فرمود: «ای ابن عباس! «نعمت ظاهر»، اسلام است، و آفرینش کامل و منظم تو به وسیله پروردگار و روزی هائی که به تو ارزانی داشته.

و اما «نعمت باطن»، پوشاندن زشتی های اعمال تو و رسوا نکردنت در برابر مردم است». (۱)
در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «نعمت آشکار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و معرفه الله و توحید است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورده، و اما نعمت پنهان، ولایت ما اهل بیت (علیهم السلام) و پیمان دوستی با ما است». (۲)

ولی، در حقیقت هیچ گونه منافاتی در میان این تفسیرها، وجود ندارد و هر کدام یکی از مصداقهای روشن نعمت ظاهر و باطن را بیان می کند، بی آن که مفهوم گسترده آن را محدود سازد.

و در پایان آیه، از کسانی سخن می گوید که نعمت های بزرگ الهی را که از درون و برون، انسان را احاطه کرده، کفران می کنند، و به جدال و ستیز در برابر حق برمی خیزند، می فرماید: «بعضی از مردم هستند که درباره خداوند بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی، مجادله می کنند» (وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ).

و به جای این که: بخشنده آن همه نعمت های آشکار و پنهان را بشناسند، رو به سوی شرک و انکار، از سر جهل و لجاجت می آورند.

در این که: فرق میان «علم»، «هدایت» و «کتاب منیر» چیست؟ شاید بهترین بیان این باشد که: «علم» اشاره به ادراکاتی است که انسان از طریق عقل و

خرد خویش درک می کند، و «هدی» اشاره به معلمان و رهبران الهی و آسمانی و دانشمندانی است که می توانند در این مسیر دست او را بگیرند و به سر منزل مقصود برسانند، و «کتاب منیر» کتابهای آسمانی می باشد که از طریق وحی، قلب و جان انسان را پر فروغ می سازند. در حقیقت، این گروه لجوج نه خود دانشی دارند، و نه به دنبال راهنما و رهبری هستند، و نه از وحی الهی استمداد می جویند، و چون راه هدایت در این سه امر، منحصر است لذا با ترک آنها به وادی گمراهی و وادی شیاطین کشیده شده اند.

آیه بعد، به منطق ضعیف و سست این گروه گمراه اشاره کرده می گوید: «هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خداوند نازل کرده، پیروی کنید می گویند: نه، ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم!» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا).

و از آنجا که پیروی از نیاکان جاهل و منحرف، جزء هیچ یک از طرق سه گانه هدایت آفرین فوق نیست، قرآن از آن به عنوان راه شیطانی یاد کرده می فرماید: «آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند باز هم باید از او تبعیت کنند؟! (أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ). (۱)

در حقیقت، قرآن در اینجا پوشش پیروی از سنت نیاکان را که ظاهری فریبنده دارد، کنار می زند و چهره واقعی عمل آنها را که همان پیروی از شیطان در مسیر آتش دوزخ و جهنم است، آشکار می سازد.

۱ - مفسران معمولاً «لو» را در اینجا به معنی شرطیه گرفته اند که جزای آن محذوف است و در تقدیر چنین است: «لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ أَتَتَّبِعُونَهُ؟».

آری، رهبری شیطان به تنهایی کافی است که انسان با آن مخالفت کند، هر چند در لفافه های دعوت به سوی حق بوده باشد، که مسلماً یک پوشش انحرافی است و دعوت به سوی آتش دوزخ نیز، به تنهایی برای مخالفت کافی است هر چند دعوت کننده مجهول الحال باشد، حال اگر دعوت کننده شیطان، و دعوتش به سوی آتش افروخته جهنم باشد، تکلیف روشن است. آیا هیچ عاقلی دعوت پیامبران الهی به سوی بهشت را رها می کند، و به دنبال دعوت شیطان به سوی جهنم می رود؟! *

سپس، به بیان حال دو گروه مؤمن خالص و کفار آلوده پرداخته، آنها را در مقایسه با یکدیگر، و مقایسه با آنچه در مورد پیروان شیطان و مقلدان کور و کر نیاکان، بیان کرده، قرار داده، می گوید: «کسی که قلب و جان خود را تسلیم خدا کند و در آستان پروردگار، سر تسلیم و اطاعت فرود آورد - در حالی که محسن و نیکوکار باشد - به دستگیره محکمی چنگ زده است» (وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى).

منظور از «تسلیم وجه برای خدا» در حقیقت، اشاره به توجه کامل با تمام وجود به ذات پاک پروردگار است؛ زیرا «وجه» (به معنی صورت) به خاطر آن که شریفترین عضو بدن و مرکز مهمترین حواس انسانی است، به عنوان کنایه از ذات او به کار می رود.

تعبیر به «هُوَ مُحْسِنٌ» از قبیل ذکر عمل صالح بعد از ایمان است.

«چنگ زدن به دستگیره محکم»، تشبیه لطیفی از این حقیقت است که انسان برای نجات از قعر درّه مادیگری و ارتقاء به بلندترین قله های معرفت، معنویت و روحانیت، نیاز به یک وسیله محکم و مطمئن دارد، این وسیله چیزی جز ایمان

و عمل صالح نیست، غیر آن، همه پوشیده و پاره شدنی و مایه سقوط و مرگ است، علاوه بر این، آنچه باقی می ماند این وسیله است، و بقیه، همه فانی و نابود شدنی است. و لذا، در پایان آیه می فرماید: «عاقبت همه کارها به سوی خدا است» (وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ). در حدیثی که در تفسیر «برهان» از طرق اهل سنت از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده، چنین آمده: سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ مُظْلِمَةٌ، النَّاجِي مِنْهَا مَنْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى.

فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَمَا الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى؟
قال: وَلَايَةُ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ.

قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَمَنْ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ؟
قال: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَمَنْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟
قال: مَوْلَى الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُهُمْ بَعْدِي.

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَمَنْ مَوْلَى الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُهُمْ بَعْدَكَ؟
قال: أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام):

«بعد از من فتنه ای تاریک و ظلمانی خواهد بود تنها کسانی از آن رهایی می یابند که به «عروۀ الوثقی» چنگ زنند.

عرض کردند: ای رسول خدا عروۀ الوثقی چیست؟
فرمود: ولایت سید اوصیاء است.

عرض کردند: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) سید اوصیاء کیست؟
فرمود: امیرمؤمنان.

عرض کردند: امیرمؤمنان کیست؟

فرمود: مولای مسلمانان و پیشوای آنان بعد از من.

باز برای این که پاسخ صریحتری بگیرند عرض کردند: او کیست؟

فرمود: برادرم «علی بن ابیطالب» (علیه السلام). (۱)

روایات دیگری نیز در همین زمینه که منظور از «عروة الوثقی» دوستی «اهلبیت» (علیهم السلام) یا دوستی «آل محمد» (صلی الله علیه وآله) یا امامان از فرزندان «حسین» (علیه السلام) است نقل شده. (۲)

بارها گفته ایم که این تفسیرها بیان مصداق های روشن است، و منافات با مصادیق دیگری همچون توحید و تقوی و مانند آن ندارد.

آن گاه به بیان حال گروه دوم، پرداخته می گوید: «کسی که کافر شود و این حقایق روشن را انکار کند، کفر او تو را غمگین نسازد» (وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ).

چرا که تو وظیفه ات را به خوبی انجام داده ای، او است که بر خویشتن ظلم و ستم می کند. این گونه تعبیرات، که در قرآن مجید مکرر آمده است، نشان می دهد: پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) از این که مشاهده می کرد، گروهی جاهل و لجوج، راه خدا را با این همه دلایل روشن و نشانه های واضح، ترک می گویند و به بیراهه سر می نهند، سخت رنج می برد، و آن قدر غمگین، و اندوهناک می شد که بارها خداوند او را دلداری می دهد، و چنین است راه و رسم یک رهبر دلسوز!

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۲۷۹، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - برای توضیح بیشتر به تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحات ۲۷۸ و ۲۷۹ مراجعه فرمائید.

و نیز نگران مباش که گروهی در دنیا با این که کفر می‌ورزند، و ظلم و ستم می‌کنند، از نعمت‌های الهی متنعم‌اند، و گرفتار مجازات نیستند، زیرا دیر نشده است «بازگشت همه آنها به سوی ما است و ما آنها را از اعمالشان و نتایج تلخ و شوم آن، آگاه می‌سازیم» (إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا).

نه تنها از اعمالشان آگاهیم که از نیت و اسرار درون دلهایشان نیز باخبریم «زیرا خداوند از آنچه در درون سینه‌ها است آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

این تعبیر که خداوند مردم را در قیامت از اعمالشان با خبر می‌سازد، یا از آنچه در آن اختلاف داشتند با خبر می‌کند، در آیات فراوانی از قرآن مجید نازل شده و با توجه به این که: «نُبِّئُهُمْ» از ماده «نَبَأ» می‌باشد، و «نَبَأ» طبق آنچه «راغب» در «مفردات» آورده به خبری گفته می‌شود که، محتوا و فایده مهمی دارد و صریح و آشکار و خالی از هرگونه کذب است، روشن می‌شود که این تعبیرات اشاره به آن است که: خداوند در قیامت چنان افشاگری از اعمال انسان‌ها می‌کند که جای هیچ‌گونه اعتراض و انکار برای کسی باقی نمی‌ماند، آنچه را مردم در این دنیا انجام می‌دهند و غالباً به دست فراموشی می‌سپارند، همه را مو به مو ظاهر می‌سازد، و برای حساب و جزا آماده می‌کند.

حتی آنچه در دل انسان می‌گذرد، و هیچ کس جز خدا از آن آگاه نیست، همه را به صاحبان آنها گوشزد می‌کند!

پس از آن می‌افزاید: بهره آنها از زندگی دنیا تو را شگفت زده نکند، «ما کمی از متاع دنیا در اختیار آنان می‌گذاریم - و متاع دنیا هر چه باشد کم و ناچیز است - سپس آنها را بالاجبار به عذاب شدید می‌کشانیم» عذابی مستمر و دردناک

(نُمَتَّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ).

این تعبیر، ممکن است اشاره به آن باشد که: آنها تصور نکنند، در این جهان از قبضه قدرت خداوند خارجند، خود او می خواهد آنها را برای آزمایش و اتمام حجت و مقاصدی دیگر، آزاد بگذارد، و همین متاع قلیل به آنها نیز از سوی او است، و چقدر متفاوت است حال این گروه، که ذلیلانه و بالاجبار به عذاب غلیظ الهی کشانده می شوند، با آنها که تمام وجودشان در اختیار خدا است و چنگ به «عروۃ الوثقی» زده اند، در دنیا پاک و نیکوکار زندگی می کنند و در آخرت در جوار رحمت الهی متنعم اند.

- ۲۵ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
- ۲۶ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ
- ۲۷ وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
- ۲۸ مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَغْنُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
- ۲۹ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
- ۳۰ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

ترجمه:

- ۲۵ - و هر گاه از آنان سؤال کنی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است!» مسلماً می گویند: «الله» بگو: «الحمد لله (که خود شما معترفید)»! ولی بیشتر آنان نمی دانند!
- ۲۶ - آنچه در آسمان ها و زمین است از آن خداست؛ چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.
- ۲۷ - و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا (برای آن مرکب گردد، و) هفت دریا به آن افزوده شود، (اینها همه تمام می شود ولی) کلمات خدا پایان نمی گیرد؛ خداوند

عزیز و حکیم است.

۲۸ - آفرینش و برانگیختن (و زندگی دوباره) همه شما (در قیامت) همانند یک فرد بیش نیست؛ خداوند شنوا و بیناست!

۲۹ - آیا ندیدی که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند، و خورشید و ماه را مسخر ساخته و هر کدام تا سر آمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند؟! خداوند به آنچه انجام می دهد آگاه است.

۳۰ - اینها همه به دلیل آن است که خداوند حق است، و آنچه غیر از او می خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است!

تفسیر:

ده وصف از اوصاف پروردگار

در شش آیه فوق، مجموعه ای از صفات خداوند بیان شده است که در حقیقت ده صفت عمده یا ده اسم از اسماء الحسنی را بیان می کند:

غنی، حمید، عزیز، حکیم، سمیع، بصیر، خبیر، حق، علی و کبیر.

این از یک نظر، و از سوی دیگر، در آیه نخست از «خالقیت» خداوند سخن می گوید، در آیه دوم از «مالکیت مطلقه» او، در آیه سوم از «علم بی انتهایش» بحث می کند و در آیه چهارم و پنجم از «قدرت نامتناهیش».

و در آخرین آیه نتیجه می گیرد: کسی که دارای این صفات است «حق» است و غیر از او همه باطل و هیچ و پوچند.

با توجه به این بحث اجمالی، به شرح آیات باز گردیم:

نخست می فرماید: «اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ به طور

قطع در پاسخ می گویند: الله» (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ).

این تعبیر که در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود (سوره «عنکبوت» آیه ۶۱ - ۶۳، «زمر» ۳۸، «زخرف» ۹) از یک سو، دلیل بر این است که مشرکان هرگز منکر توحید خالق نبودند، و نمی توانستند خالقیت را برای بتها قائل شوند، تنها به شرک در عبادت و شفاعت بتها معتقد بودند.

و از سوی دیگر، دلیل بر فطری بودن توحید و تجلی این نور الهی در سرشت همه انسان ها است.

بعد از آن می گوید: حال که آنها به توحید خالق معترفند: «بگو حمد و ستایش مخصوص «الله» است که خالق همه چیز می باشد، نه بتها که خود مخلوق اویند، ولی اکثر آنها نمی دانند و نمی فهمند که: عبادت باید منحصر به خالق جهان باشد» (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

پس از آن به مسأله «مالکیت» حق می پردازد؛ چرا که بعد از ثبوت خالقیت، نیاز به دلیل دیگری بر مالکیت او نیست، می فرماید: «از آن خدا است آنچه در آسمان ها و زمین است» (لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

بدیهی است آن کس که «خالق» و «مالک» است، «مدبّر» امور جهان نیز می باشد و به این ترتیب، بخشهای سه گانه توحید (توحید خالقیت، توحید مالکیت و توحید ربوبیت) ثابت می گردد.

و کسی که چنین است از همه چیز بی نیاز، و شایسته هرگونه ستایش است به همین دلیل، در پایان آیه می افزاید: «خداوند غنی و حمید است» (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

او «غنی» علی الاطلاق، و «حمید» از هر نظر است، چرا که هر موهبتی در

جهان است به او باز می گردد، و هر کس هر چه دارد از او دارد، و خزائن همه خیرات به دست او است و این دلیل زنده غنای او می باشد.

و از آنجا که «حمد» به معنی ستایش بر کار نیکی است که با اختیار از کسی سر می زند، و هر نیکی در جهان می بینیم، از سوی پروردگار است، پس همه ستایشها از آن او است، حتی اگر ما زیبایی گل را می ستائیم و جاذبه عشق های ملکوتی را توصیف می کنیم، و عظمت کار یک ایثارگر جانباز را ارج می نهیم، باز در حقیقت او را می ستائیم که این زیبایی و آن جاذبه و عظمت نیز از او است، پس او «حمید علی الاطلاق» است.

آیه بعد، ترسیمی از علم بی پایان خدا است، که با ذکر مثالی بسیار گویا و رسا مجسم شده است.

قبلاً ذکر این نکته را لازم می دانیم که مطابق آنچه در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده است: «گروهی از یهود، هنگامی که پیرامون مسأله روح از پیامبر (صلی الله علیه وآله) سؤال کردند و قرآن در پاسخ آنها گفت: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا: «روح از فرمان پروردگار من است، و بهره شما از علم جز اندکی بیش نیست».

این سخن بر آنان گران آمد، و از پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرسیدند که آیا این فقط درباره ما است، فرمود: نه، همه را شامل می شود (حتی ما را).

ولی آنها افزودند: ای محمد! تو در مورد خود گمان می کنی بهره کمی از علم داری در حالی که قرآن به تو داده شده، و به ما هم «تورات»، در قرآنت آمده است: «کسی که حکمت به او داده شده، خیر کثیر به او داده شده است» این سخنان با هم سازگار نیست!

در اینجا آیه «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...» (آیه مورد بحث) نازل شد، و روشن ساخت: علم انسان هر قدر هم گسترده باشد، در برابر علم خداوند ذره بی مقداری بیش نیست، و آنچه نزد شما بسیار است نزد خدا بسیار کم است. (۱)

نظیر این روایت را از طریق دیگری در ذیل آیه ۱۰۹ سوره «کَهِف» بیان کردیم. به هر حال، قرآن مجید برای ترسیم علم نامتناهی خداوند، چنین می گوید: «اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا بر این دریا افزوده شود، تا علم خدا را بنویسند، اینها همه تمام می شوند اما کلمات خدا پایان نمی گیرد، خداوند عزیز و حکیم است» (وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

«يَمُدُّهُ» از ماده «مداد» به معنی مرکب یا ماده رنگینی است که با آن می نویسند، و در اصل از «مد» به معنی کشش گرفته شده؛ زیرا خطوط به وسیله کشش قلم بر صفحه کاغذ پیدا می شود.

بعضی از مفسران، معنی دیگری نیز برای آن نقل کرده اند و آن «روغنی» است که در چراغ می ریزند و سبب روشنائی چراغ است، و هر دو معنی در واقع به یک ریشه باز می گردد. «کَلِمَات» جمع «کلمه» است و در اصل به معنی الفاظی است که انسان با آن سخن می گوید، سپس به معنی گسترده تری اطلاق شده، و آن هر چیزی است که می تواند بیانگر مطلبی باشد، و از آنجا که مخلوقات گوناگون این جهان هر کدام

بیانگر ذات پاک خدا و علم و قدرت اویند، به هر موجودی «کلمه الله» اطلاق شده، مخصوصاً در مورد موجودات شریف تر و با عظمت تر، این تعبیر به کار رفته، چنان که درباره مسیح (علیه السلام) در آیه ۱۷۱ سوره «نساء» می خوانیم: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ» (نظیر همین معنی در آیه ۴۵ سوره «آل عمران» نیز آمده است).

سپس، به همین مناسبت «کلمات الله» به معنی علم و دانش پروردگار به کار رفته است. اکنون باید درست بیندیشیم که: برای نوشتن تمام معلومات یک انسان، گاه یک قلم با مقداری مرکب، کفایت می کند، حتی ممکن است با همین یک قلم انسان های دیگری نیز مجموعه معلوماتشان را بر صفحه کاغذ بیاورند ولی قرآن می گوید: «اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند».

می دانیم گاه از یک درخت تنومند، از ساقه و شاخه هایش، هزاران، بلکه میلیونها قلم به وجود می آید، و با در نظر گرفتن حجم عظیم درختان روی زمین، و جنگل هائی که بسیاری از کوه ها و دشت ها را پوشانیده است، و تعداد قلم هائی که از آن به وجود می آید، و همچنین اگر تمام اقیانوسهای روی زمین که تقریباً سه چهارم صفحه کره زمین را با عمق و ژرفای بسیار پوشانیده است مرکب شوند، چه وضع عجیبی را برای نوشتن ایجاد می کند و چقدر علوم و دانش ها را با آن می توان نوشت!

مخصوصاً با توجه به افزوده شدن هفت دریای دیگر به آن، که هر کدام از آنها معادل تمام اقیانوسهای روی زمین باشد، (۱) و بالاخص با توجه به این که

۱ - واژه «البحر» در آیه فوق اشاره به مجموع دریاهای روی زمین است زیرا «الف و لام» آن جنس و در اینجا به معنی عموم است.

عدد هفت در اینجا به معنی تعداد نیست بلکه برای تکثیر است و اشاره به دریا‌های بی حساب می‌کند، روشن می‌شود که وسعت دامنه علم خداوند، تا چه حد گسترده است و تازه همه اینها پایان می‌گیرد، و باز علوم او پایان نخواهد گرفت.

آیا ترسیمی برای بی‌نهایت، از این جالب‌تر و زیباتر به نظر می‌رسد؟ این عدد به قدری زنده و گویا است که امواج فکر انسان را در افق‌های بیکران و نامحدود با خود همراه می‌برد، و غرق در حیرت و ابهت می‌کند.

با توجه به این بیان گویا و روشن، انسان احساس می‌کند: معلوماتش در برابر آنچه در علم خدا است همچون یک صفر در برابر بی‌نهایت است، و شایسته است فقط بگوید: «دانش من به آنجا رسیده که به نادانی خود پی برده‌ام» حتی تشبیه به قطره و دریا برای بیان این واقعیت، نارسا به نظر می‌رسد.

از جمله نکات لطیفی که در آیه، به چشم می‌خورد، این است که «شجره» به صورت مفرد، و «اقلام» به صورت جمع آمده، تا بیانگر تعداد فراوان قلم‌هائی باشد که از یک درخت با تمام ساقه و شاخه‌هایش، به وجود می‌آید.

و نیز تعبیر «البحر» به صورت مفرد و «الف و لام جنس» برای آن است که تمام اقیانوس‌های روی زمین را شامل شود، به خصوص این که: تمام اقیانوس‌های جهان با هم مربوط و متصلند و در واقع در حکم یک دریای پهناورند.

و جالب این که: درباره «قلم‌ها» سخن از قلم‌های اضافی و کمکی نمی‌کند اما درباره اقیانوس‌ها سخن از هفت دریای دیگر به میان می‌آورد؛ چرا که به هنگام نوشتن، قلم بسیار کم مصرف می‌شود، آنچه بیشتر مصرف می‌گردد مرکب است.

انتخاب کلمه «سبع» (هفت) در لغت عرب برای تکثیر، شاید از این نظر

باشد که پیشینیان عدد کرات منظومه شمسی را هفت می دانستند (و در واقع آنچه از منظومه شمسی امروز نیز با چشم غیر مسلح دیده می شود، هفت کره بیش نیست) و با توجه به این که: «هفته» به صورت یک دوره کامل زمان، هفت روز بیشتر نیست و تمام کره زمین را نیز به هفت منطقه تقسیم می کردند، و نام هفت اقلیم بر آن گذارده بودند، روشن می شود که: چرا «هفت» به عنوان یک عدد کامل در میان آحاد و برای بیان کثرت به کار رفته است. (۱)

بعد از ذکر علم بی پایان پروردگار، سخن از قدرت بی انتهای او به میان می آورد و می فرماید: «آفرینش همه شما و نیز برانگیخته شدن شما بعد از مرگ، همانند یک فرد بیش نیست، خداوند شنوا و بینا است» (ما خَلَقْكُمْ وَلَا بَعَثْكُمْ إِلَّا كَنْفُسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ). بعضی از مفسران گفته اند: جمعی از کفار قریش، از روی تعجب و استبعاد در مسأله معاد می گفتند: خداوند ما را به گونه های مختلفی، و در طی مراحل گوناگون آفریده است: روزی نطفه بودیم، پس از آن علقه شدیم، بعد مضغه گشتیم، و سپس تدریجاً به صورتهای گوناگون در آمدیم، چگونه خداوند همه ما را در یک ساعت آفرینش جدیدی می دهد؟ آیه مورد بحث نازل شد و به سخن آنها پاسخ گفت.

در حقیقت آنها از این نکته غافل بودند که: مفاهیمی همچون «سخت»، «آسان»، «کوچک» و «بزرگ» برای موجوداتی همچون ما که قدرت محدودی داریم، قابل تصور است، ولی در برابر قدرت بی پایان حق، همگی یکسان و

۱ - در زمینه «علم بی پایان پروردگار» در جلد ۱۲، ذیل آیه ۱۰۹ سوره «کهف»، صفحه ۵۷۴ نیز سخن گفته ایم.

برابر می باشند، آفرینش یک انسان با آفرینش همه انسان ها هیچ تفاوتی ندارد، و آفرینش یک موجود، در یک لحظه یا در طول سالیان دراز در پیشگاه قدرت او یکسان است. اگر تعجب کفار قریش از این بوده است که: چگونه این طبایع مختلف، و اشکال گوناگون و شخصیت‌های متنوع، آن هم بعد از آنکه بدن انسان خاک شد و خاکها پراکنده گشتند و به هم آمیختند، ممکن است از هم جدا شوند و هر کدام به جای خود باز گردند؟.

پاسخ آن را علم بی پایان، و قدرت بی انتهای خداوند می دهد. او چنان روابطی در میان موجودات بر قرار ساخته که یک واحد، همچون یک مجموعه، و یک مجموعه همانند یک واحد است.

اصولاً انسجام و به هم پیوستگی این جهان، آن چنان است که هر کثرتی در آن به وحدت باز می گردد، و خلقت مجموع انسان ها از همان اصولی تبعیت می کند، که خلقت یک انسان تبعیت دارد.

و اگر تعجب آنها از کوتاهی زمان بوده که: چگونه مراحل را که انسان از حال نطفه تا دوران جوانی طی سالیان دراز، طی می کند، ممکن است در لحظات کوتاهی طی شود؟ پاسخ آن را نیز قدرت پروردگار می دهد، ما در جهان جانداران اطفال انسان را می بینیم که باید مدتها طول بکشد تا راه رفتن را به خوبی یاد بگیرند یا قادر به استفاده از هر نوع غذا شوند، در حالی که جوجه پرندگان را می بینیم همین که: سر از تخم بیرون آوردند و متولد شدند، برمی خیزند و راه می روند و حتی بعضی بدون نیاز به مادر غذا می خورند، اینها نشان می دهد: این گونه مسائل در برابر قدرت خداوند، تأثیری ندارد.

ذکر «سمیع» و «بصیر» بودن خداوند، در پایان این آیه، ممکن است پاسخ به

ایراد دیگری از ناحیه مشرکان باشد که به فرض، همه انسان ها با تنوع خلقتی که دارند و با تمام ویژگیهایشان در ساعت معینی برانگیخته شوند، ولی اعمال آنها و سخنانشان چگونه مورد حساب قرار می گیرد؟ اعمال و گفتار، اموری هستند که بعد از وجود نابود می شوند. قرآن پاسخ می دهد: خداوند شنوا و بینا است، تمام سخنان آنها را شنیده و همه اعمالشان را دیده (به علاوه فنا و نابودی مطلق در این جهان مفهوم ندارد، بلکه اعمال و اقوالشان همواره موجود خواهد بود).

از این گذشته، جمله فوق تهدیدی است نسبت به این بهانه جویان که خداوند از گفتگوهای شما برای سمپاشی در افکار عمومی بی خبر نیست، و حتی از آنچه در دل دارید، و بر زبان جاری نکرده اید نیز آگاه است.

آیه بعد، تأکید و بیان دیگری است برای قدرت و وسعه خداوند، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده، می گوید: «آیا ندیدی که خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند؟» (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ). و نیز آیا ندیدی که «خداوند خورشید و ماه را در مسیر منافع انسان ها مسخر ساخته؟» (وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).

و «هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند» (كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى). و این که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است؟ (وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ). «ولوج» در اصل به معنی «دخول» است، و داخل کردن شب در روز، و روز

در شب، ممکن است اشاره به افزایش تدریجی و کوتاه شدن شب و روز در طول سال باشد، که تدریجاً از یکی کاسته، و به صورت نامحسوسی بر دیگری می افزاید، تا فصول چهار گانه سال با ویژگی ها و آثار پر برکش ظاهر گردد (تنها در دو نقطه از روی زمین است که این تغییر تدریجی و فصول چهار گانه نیست یکی نقطه حقیقی قطب شمال و جنوب است که در طول سال، شش ماه شب، و شش ماه روز می باشد، و دیگری خط باریک و دقیق استوا است که در تمام سال، شب و روز یکسان است).

و یا اشاره به این باشد که تبدیل شب به روز، و روز به شب، به خاطر وجود جو زمین به طور ناگهانی صورت نمی گیرد، تا انسان و همه موجودات زنده را در برابر خطرات مختلف قرار دهد، بلکه نخستین اشعه آفتاب از هنگام طلوع فجر در اعماق تاریکی نفوذ کرده، کم کم نفوذ بیشتری پیدا می کند، تا تمام صفحه آسمان را بگیرد، درست به عکس چیزی که به هنگام پایان روز و دخول شب تحقق می یابد.

این انتقال تدریجی و کاملاً منظم و حساب شده، از مظاهر قدرت خدا است.

البته این دو تفسیر، با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمعاً در معنی آیه منظور باشند.

در مورد تسخیر «شمس» و «قمر» و سایر کرات آسمانی برای انسان ها - چنان که قبلاً هم گفته ایم - منظور، تسخیر در راه خدمت به انسان است، و به تعبیر دیگر «لام» در «سَخَّرَ لَكُم» لام نفع است، نه لام اختصاص، و این تعبیر در قرآن مجید در مورد خورشید و ماه، شب و روز و نهرها و دریاها و کشتی ها آمده است، و همه اینها بیانگر عظمت شخصیت انسان و گستردگی نعمت های

خداوند در مورد او است که تمام موجودات زمین و آسمان، به فرمان خدا سرگشته و فرمانبردار او هستند و با این حال شرط انصاف نیست که او فرمان نبرد. (۱)

جمله «كُلُّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» اشاره به این است که: این نظام حساب شده و دقیق تا ابد، ادامه نمی یابد، و پایان و سرانجامی دارد که همراه با پایان گرفتن دنیا است، همان چیزی که در سوره «تکویر» چنین از آن یاد شده است: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ: هنگامی که خورشید بی فروغ گردد * و ستارگان به تیرگی گرایند...».

ارتباط جمله «أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» با توجه به آنچه در بالا گفتیم، با این بحث روشن می شود؛ زیرا خداوندی که خورشید و ماه با عظمت را با آن حساب دقیق به کار گرفته، و شب و روز را با آن نظم مخصوص هزاران و میلیونها سال وارد یکدیگر می کند، چنین پروردگاری چگونه ممکن است از اعمال انسان ها بی خبر بماند؟ آری او هم اعمال را می داند و هم نیات و اندیشه ها را.

و در آخرین آیه مورد بحث، به صورت یک نتیجه گیری جامع و کلی می فرماید: «اینها دلیل بر آن است که: خداوند حق است، و آنچه غیر از او می خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است» (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ). (۲)

۱ - در مورد «تسخیر خورشید و ماه و موجودات دیگر برای انسان» در جلد ۱۰، ذیل آیه ۲ سوره «رعد»، صفحه ۱۲۰ و آیه ۳۲ سوره «ابراهیم»، صفحه ۳۵۰ بحث مشروحی داشتیم.

۲ - «باء» در «بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» گرچه در بدو امر «باء سببیّه» به نظر می آید، و شاید به همین دلیل، بعضی از مفسران مانند: «آلوسی» در «روح المعانی»، مضمون این آیه را سبب مطالب گذشته گرفته، ولی سیاق آیات، و ذکر صفات گذشته، یعنی «خالقیت» و «مالکیت» و «علم و قدرت» و نشانه های آن در ۲

عالم آفرینش، ظاهر در این است که آنها همه گواه برای این نتیجه بوده است، بنابراین محتوای این آیه، نتیجه آیات قبل است نه سبب آنها.

مجموع بحث‌هایی که در آیات قبل، پیرامون خالقیت و مالکیت و علم و قدرت بی‌انتهای پروردگار آمده بود، این امور را اثبات کرد که «حق» تنها او است و غیر او زائل و باطل و محدود و نیازمند است، و «علی و کبیر» که از هر چیز برتر و از توصیف بالاتر است، ذات پاک او می‌باشد و به گفته شاعر:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ كُلُّ نَعِيمٍ لَا مُحَالَةً زَائِلٌ:

«آگاه باشید، هر چه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام، زوال پذیر است».(۱)

این سخن را به تعبیر فلسفی می‌توان چنین بیان کرد:

حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است، و در این جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و ثابت و برقرار و جاودانی باشد، تنها او است، و بقیه هر چه هست در ذات خود وجودی ندارد، و عین بطلان است که هستی خود را از طریق وابستگی به آن وجود حق، پیدا می‌کند، و هر لحظه نظر لطفش را از آنها برگیرد در ظلمات فنا و نیستی، محو و ناپدید می‌شود. به این ترتیب، هر قدر ارتباط موجودات دیگر به وجود حق تعالی بیشتر گردد به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می‌کند.

به هر حال، همان گونه که گفتیم: این آیات مجموعه‌ای از ده صفت از صفات برجسته خدا، و ده اسم از اسماء حسناى او است، و مشتمل بر دلائل قوی و انکار ناپذیری بر بطلان هرگونه شرک و لزوم توحید در تمام مراحل عبودیت است.

۳۱ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ
۳۲ وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ
إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ

ترجمه:

۳۱ - آیا ندیدی کشتی ها در دریاها، و به (برکت) نعمت او حرکت می کنند تا بخشی از آیتش را به شما نشان دهد؟! در اینجا نشانه هائی است برای کسانی که شکبیا و شکرگزارند!
۳۲ - و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون ابرها آنان را بپوشاند (بالای سرشان قرار گیرد)، خدا را با اخلاص می خوانند، اما وقتی آنها را به خشکی رساند و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند (در حالی که بعضی دیگر راه کفر را پیش می گیرند) ولی آیات ما را هیچ کس جز پیمان شکنان ناسپاس انکار نمی کنند.

تفسیر:

در گرداب بلا!

باز در دو آیه مورد بحث، سخن از نعمت های خدا و دلایل توحید در آفاق و انفس است. در نخستین آیه، سخن از «دلیل نظم» به میان می آید، و در دومین آیه سخن از «توحید فطری» است و مجموعاً بحث هائی را که در آیات قبل آمد، تکمیل

می کند.

می گوید: «آیا ندیدی کشتی ها بر صفحه دریاها به فرمان خدا، و به برکت نعمت او حرکت می کنند؟! (أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ). (۱)»
«هدف این است که گوشه ای از آیات عظمتش را به شما نشان دهد» (لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ).
آری، «در اینها نشانه هائی است برای کسانی که بسیار شکینا و شکرگزارند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

بدون شک، حرکت کشتی ها بر صفحه اقیانوسها نتیجه مجموعه ای از قوانین آفرینش است:
حرکت منظم بادها از یکسو.

وزن مخصوص چوب یا مواردی که با آن کشتی را می سازند، از سوی دیگر.
میزان غلظت آب، از سوی سوم.

و فشاری که از ناحیه آب بر اجسامی که در آن شناور می شوند، از سوی چهارم.
و هر گاه در یکی از این امور، اختلالی رخ دهد یا کشتی در قعر دریا فرو می رود، یا واژگون می شود و یا در وسط دریا سرگردان و حیران می ماند.

اما خداوندی که اراده کرده است: پهنه دریاها را بهترین شاهراه برای مسافرت انسان ها، و حمل مواد مورد نیاز از نقطه ای به نقطه دیگر قرار دهد، این شرائط را که هر یک نعمتی از نعمت های او است، فراهم ساخته.

۱ - «باء» در «بِنِعْمَتِ اللَّهِ» ممکن است «باء سببیت» و یا «باء مصاحبت» باشد، ولی احتمال اول مناسب تر است.

عظمت قدرت خدا، در صفحه اقیانوسها و کوچکی انسان در مقابل آن، به قدری است که در گذشته که تنها از نیروی باد برای حرکت کشتی استفاده می شد، اگر تمام مردم جهان جمع می شدند، که یک کشتی را در وسط دریا بر خلاف مسیر یک باد سنگین به حرکت در آورند، قدرت نداشتند.

و امروز هم که قدرت موتورهای عظیم، جانشین باد شده است باز وزش طوفان آن قدر سخت و سنگین است که عظیمترین کشتی ها را جابه جا می کند، و گاه آنها را در هم می شکند. و این که: در آخر آیه، روی اوصاف «صَبَّار» و «شکور» (بسیار صابر و شکیبا و بسیار شکرگزار) تکیه شده، یا به خاطر این است که: زندگی دنیا مجموعه ای است از «بلا» و «نعمت» که هر دو وسیله آزمایشند، ایستادگی و شکیبائی در برابر حوادث سخت، و شکرگزاری در برابر نعمت ها مجموعه وظیفه انسان ها را تشکیل می دهد.

لذا در حدیثی که بسیاری از مفسران از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند می خوانیم: **الإِيمَانُ نِصْفَانِ نِصْفَانِ صَبْرٌ وَ نِصْفٌ شُكْرٌ**: «ایمان دو نیمه است، نیمه ای صبر و نیمه ای شکر». (۱)

و یا اشاره به این است که: برای درک آیات با عظمت الهی، در پهنه آفرینش انگیزه ای لازم است، همچون «شکر منعم توأم با صبر و شکیبائی» برای دقت و کنجکاوی هر چه بیشتر.

بعد از بیان نعمت حرکت کشتی ها در دریاها که هم در گذشته و هم امروز، بزرگترین و مفیدترین وسیله حمل و نقل انسان ها و کالاها بوده است، اشاره به

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۲۳ و «قرطبی» و «فخر رازی» و «صافی».

یکی از چهره های دیگر همین مسأله کرده می گوید: «هنگامی که آنها بر کشتی سوار شوند، و در وسط دریا قرار گیرند، و دریا طوفانی شود، و امواج کوه پیکر، همچون ابرها بالای سر آنان قرار گیرد، خدا را با اخلاص می خوانند» (وَ إِذَا غَشَّيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلُلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ).

«ظُلُل» جمع «ظُلّه» (بر وزن قله) است، و مفسران برای آن چند معنی ذکر کرده اند: «راغب» در «مفردات» می گوید: «ظُلّه» به معنی «ابری است که سایه می افکند»، و غالباً در مواردی به کار می رود که: موضوع ناخوشایندی در کار است. بعضی نیز، آن را به معنی «سایبان» از ماده «ظَلَّ» دانسته اند. بعضی نیز، آن را به معنی کوه گرفته اند.

گرچه این معانی - در رابطه با آیه مورد بحث - تفاوت زیادی با هم ندارد، ولی، با توجه به این که: در قرآن کراراً این کلمه به معنی ابرهای سایه افکن آمده، و با توجه به این که: تعبیر «غَشَّيَهُمْ» (آنها را می پوشاند) تناسب بیشتری با معنی ابر دارد، این تفسیر نزدیک تر به نظر می رسد.

یعنی امواج عظیم دریا آن چنان برمی خیزد، و اطراف آنها را احاطه می کند که گوئی ابری بر سر آنان سایه افکنده است، سایه ای وحشتناک و هول انگیز.

اینجا است که: انسان با تمام قدرتهای ظاهری که برای خویش جلب و جذب کرده، خود را ضعیف و ناچیز و ناتوان می بیند، دستش از همه جا بریده می شود تمام وسائل عادی و مادی از کار می افتد، هیچ روزنه امیدی برای او باقی نمی ماند جز نوری که از درون جان او و از عمق فطرتش می درخشد.

پرده های غفلت را کنار می زند، قلب او را روشن می سازد، و به او می گوید:

کسی هست که می تواند تو را رهایی بخشد!
همان کس که امواج دریا فرمان او را می برند، و آب و باد و خاک سرگردان او هستند.
اینجا است: که توحید خالص، همه قلب او را احاطه می کند، و دین و آئین و پرستش را
مخصوص او می داند.

سپس، اضافه می کند: «هنگامی که خداوند آنها را از این مهلکه رهایی بخشید - امواج فرو
نشست، و او سالم به ساحل نجات رسید - مردم دو گروه می شوند: بعضی راه اعتدال را پیش
می گیرند، و به عهد و پیمانی که در دل در آن لحظات حساس با خدا بستند پایبند و وفادار
می مانند» (فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ). (۱)

ولی گروهی دیگر، همه چیز را به دست فراموشی سپرده و باز لشکر غارتگر شرک و کفر بر
کشور قلبشان چیره می شود.

جمعی از مفسرین، آیه فوق را اشاره ای به اسلام آوردن «عکرمه بن ابی جهل» دانسته اند.
به هنگام «فتح مکه»، چون پیامبر (صلی الله علیه وآله) همه مردم را جز چهار نفر مشمول عفو
عمومی قرار داده بود، و تنها در مورد چهار نفر که یکی از آنها «عکرمه بن ابی جهل» بود،
حکم اعدام صادر فرمود که: هر کجا آنها را بیابید از بین ببرید، (چرا که از هیچ گونه کارشکنی
و کینه توزی و جنایت بر ضد اسلام و مسلمین فروگذار نبودند) «عکرمه» ناچار از «مکه» فرار
کرد.

به کنار دریای احمر آمده سوار بر کشتی شد در دریا تند بادی خطرناک دامن او را گرفت، اهل
کشتی به یکدیگر گفتند: بیایید با بتها وداع گوئید و تنها

۱ - «مُقْتَصِدٌ» از ماده «قصد» به معنی اعتدال در کار و وفای به عهد است.

دست به دامان لطف «الله» بزنید که از این خدایان ما کاری ساخته نیست!

«عکرمه» گفت: اگر جز توحید ما را در دریا نجات ندهد، در خشکی نیز نجات نخواهد داد، بارالها! من با تو عهد و پیمان می بندم که اگر مرا از این مهلکه برهانی به سراغ «محمد» (صلی الله علیه وآله) بروم و دست در دست او گذارم، چرا که او را بخشنده و کریم می دانم. سرانجام او نجات یافت خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و مسلمان شد. (۱)

در تواریخ اسلامی آمده است: «عکرمه» بعداً در صف مسلمانان راستین قرار گرفت و در ماجرای جنگ «یرموک» یا «اجنادین» شربت شهادت نوشید.

و در پایان آیه اضافه می کند: «آیات ما را هیچکس جز پیمان شکنان کفران کننده، انکار نمی کنند» (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ).

«خَتَّار» از ماده «ختر» (بر وزن چتر) به معنی پیمان شکنی است.

این کلمه، صیغه مبالغه است؛ چرا که مشرکان و گنهکاران کراراً در گرفتاریها رو به سوی خدا می آورند، عهد و پیمانها با خدا می بندند و نذرهای می کنند، اما هنگامی که طوفان حوادث فرو نشست پیمانهای خود را پی در پی می شکنند، و نعمت های الهی را به دست کفران می سپارند.

در حقیقت «خَتَّار» و «کفور» که در ذیل این آیه آمده، نقطه مقابل «صَبَّار» و «شکور» است که در ذیل آیه قبل آمده است (کفران در مقابل شکرگزاری، و پیمان شکنی در مقابل شکیبائی و باقیمانده بر سر عهد و پیمان) چرا که وفای به عهد، تنها برای شکیبایان امکان پذیر است، آنها هستند که به هنگام شعله ور شدن ایمان فطری در درون جانشان سعی می کنند این نور الهی دیگر به خاموشی نگراید و حجابها و پرده ها روی آن نیفتد.

۱ - «مجمع البیان» جلد ۸، صفحه ۳۲۳، ذیل آیه مورد بحث - در «اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابه» جلد ۴، صفحه ۵ نیز همین ماجرا با مختصری تفاوت آمده است (عکرمه با کسر عین).

۳۳ یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ
وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٌ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ
۳۴ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا
تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ
اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ترجمه:

۳۳ - ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید، و بترسید از روزی که نه پدر کیفر اعمال فرزندش را
تحمل می کند، و نه فرزند چیزی از کیفر (اعمال) پدرش را، به یقین وعده الهی حق است؛
پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبید، و مبادا (شیطان فریبکار)، شما را به (کرم) خدا مغرور
سازد.

۳۴ - آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می کند، و آنچه
را که در رحم ها (ی مادران) است می داند، و هیچ کس نمی داند فردا چه به دست می آورد،
و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد؟ به درستی که خداوند عالم و آگاه است!

تفسیر:

وسعت علم خداوند

در این دو آیه که آخرین آیات سوره «لقمان» است، نخست به صورت یک

جمع بندی از مواعظ و اندرزهای گذشته، و دلائل توحید و معاد، همه انسان ها را به خدا و روز قیامت توجه می دهد، سپس از غرور ناشی از دنیا و شیطان بر حذر می دارد و بعد به وسعت دامنه علم خداوند و شمول آن نسبت به همه چیز می پردازد.

می فرماید: «ای مردم از خدا بپرهیزید» (یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُم).

«و از روزی بترسید که نه پدر بار گناه فرزندش را به دوش می کشد، و نه فرزند چیزی از مسئولیت پدر را تحمل می کند» (وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا).

در حقیقت دستور اول، توجه به مبدأ است، و دستور دوم توجه به معاد.

دستور اول، نیروی مراقبت را در انسان زنده می کند، و دستور دوم، احساس پاداش و کیفر را، و بدون شک، کسی که بداند شخص خبیر و آگاهی تمام اعمال او را می بیند، و می داند و ثبت و ضبط می کند، و از سوی دیگر، محکمه و دادگاه عدلی برای رسیدگی به تمام جزئیات آن تشکیل می دهد، چنین انسانی کمتر آلوده گناه و فساد می شود.

جمله «لَا يَجْزِي» از ماده «جزا» است و جزا از نظر لغت به دو معنی آمده: یکی پاداش و کیفر دادن در برابر چیزی (چنان که گفته می شود: جَزَاهُ اللَّهُ خَيْرًا: خداوند او را پاداش خیر داد).

و دیگری کفایت کردن و جانشین شدن و تحمل نمودن، چنان که در آیه مورد بحث آمده است: لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ: «هیچ پدری، مسئولیت اعمال فرزندش را قبول نمی کند، و به جای او نمی نشیند، و از او کفایت نمی کند».

ممکن است، هر دو به یک ریشه باز گردد، چرا که پاداش و کیفر نیز جانشین عمل می شود، و به مقدار آن است (دقت کنید).

به هر حال، در آن روز، هر کس چنان به خود مشغول است، و در پیچ و خم اعمال خویش گرفتار، که به دیگری نمی پردازد، حتی پدر و فرزند که نزدیکترین رابطه ها را با هم دارند، هیچ کدام به فکر دیگری نیستند.

این آیه نظیر آیه ای است که در آغاز سوره «حج» آمده، که درباره قیامت و زلزله رستاخیز می گوید: *يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ*: «روزی که مشاهده کنید، مادران شیرده فرزندان شیرخوار خود را فراموش می کنند».

قابل توجه این که: در مورد «پدر» تعبیر به «لَا يَجْزِي»، (فعل مضارع) می کند و در مورد فرزند، تعبیر به «جاز» (اسم فاعل). این تفاوت تعبیر، ممکن است از باب تنوع در سخن باشد، یا اشاره به وظیفه و مسئولیت فرزند در مقابل پدر، زیرا اسم فاعل دوام و تکرار بیشتری را می رساند. به تعبیر دیگر، از عواطف پدری انتظار می رود: حداقل در پاره ای از موارد، تحمل عذاب فرزند را بکند، آن چنان که در دنیا ناملایمات او را به جان می خرد، ولی، در مورد فرزند انتظار می رود، مقدار بیشتری از ناملایمات پدر را به خاطر حقوق فراوانی که بر او دارد متحمل شود، در حالی که هیچ یک از این دو، در آن روز، کمترین مشکلی را از دیگری نمی گشایند، و همه گرفتار اعمال خویشند و سر در گریبان خود.

در پایان آیه، انسان ها را از دو چیز بر حذر می دارد، می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَلَا تُغْنِيكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يُغْنِيكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ». «وعدۀ خدا حق است، مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را گول زند» (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تُغْنِيكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يُغْنِيكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ).

در واقع، در برابر دو امر که در آغاز آیه بود، دو نهی، در اینجا دیده می شود؛ زیرا اگر توجه به خدا و ترس از حساب و جزا در انسان زنده شود، ترسی از انحراف و آلودگی در او نیست، مگر از دو راه: یکی این که: زرق و برق دنیا،

واقعیتها را در نظر او دگرگون سازد، و قدرت تشخیص را از او بگیرد که حب دنیا ریشه همه گناهان است، دیگر این که: وسوسه های شیطانی او را فریب دهد، و مغرور سازد، و از مبدأ و معاد دور کند.

اگر این دو راه نفوذ گناه بسته شود، دیگر، هیچ خطری او را تهدید نمی کند، و به این ترتیب، چهار دستور فوق مجموعه کاملی از برنامه نجات آدمی را فراهم می سازد.

* * *

در آخرین آیه این سوره، به تناسب بحثی که پیرامون روز رستاخیز در آیه قبل به میان آمد، سخن از علومی به میان می آورد که: مخصوص پروردگار است می گوید: «آگاهی بر زمان قیام قیامت مخصوص خدا است» (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ).

«و او است که باران را نازل می کند» و از تمام جزئیات نزول آن آگاه است (وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ). و نیز «او است که از فرزندانی که در رحم مادرانند (با تمام مشخصات آنها) آگاه است» (وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ).

«و هیچ کس نمی داند فردا چه می کند» (وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا).

«و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد؟» (وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ).

«خداوند عالم و آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).

گوئی مجموع این آیه، پاسخ به سؤالی است، که در زمینه قیامت مطرح می شود، همان سؤالی که بارها مشرکان قریش از پیامبر (صلی الله علیه وآله) کردند و گفتند: متی

هُوَ: «روز قیامت کی خواهد بود».(۱)

قرآن در پاسخ آنان می گوید: هیچ کس جز خدا، از لحظه قیام قیامت آگاه نیست و طبق صریح آیات دیگر، خداوند این علم را از همه مخفی داشته است: إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا: «قیامت خواهد آمد، و من می خواهم آن را پنهان سازم».(۲)

تا هرگز غرور و غفلت دامان افراد را نگیرد.

پس از آن می گوید: نه تنها مسأله قیامت است که از شما پنهان است، در زندگی روزمره شما و در میان نزدیکترین مسائلی که با مرگ و حیاتتان سر و کار دارد، مطالب فراوانی وجود دارد، که شما از آن بی خبرید.

زمان نزول قطرات حیات بخش باران که زندگی همه جانداران به آن بستگی دارد، بر هیچ یک از شما آشکار نیست، و تنها با حدس و تخمین و گمان از آن بحث می کنید.

همچنین از زمان پیدایش شما در شکم مادر و خصوصیات جنین، احدی آگاه نیست.

و نیز آینده نزدیک، یعنی حوادث فردای شما و نیز محل مرگ و بدرود حیاتتان بر همه پوشیده است.

شما که از این مسائل نزدیک به زندگی خود، اطلاعی ندارید، چه جای تعجب، که از لحظه قیام قیامت بی خبر باشید؟.(۳)

۱ - اسراء، آیه ۵۱.

۲ - طه، آیه ۱۵.

۳ - درست است که در آیات فوق در جمله «يُنَزَّلُ الْغَيْثُ» (خدا باران را نازل می کند) سخنی از مسأله علم خدا در میان نیست، و به همین جهت، بعضی این جمله را استثناء در میان این جمله ها به منظور بیان قدرت خدا دانسته اند، نه علم او، ولی هماهنگی پنج جمله با یکدیگر از یکسو، و روایات متعددی که در «نهج البلاغه» و کتب دیگر آمده است (و به زودی به آن اشاره خواهیم کرد) از سوی دیگر، قرینه بر این است که: آن نیز مربوط به علم خداوند است.

در تفسیر «در المثنور» نقل شده: مردی به نام «وراث» از طائفه «بنی مازن» خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده گفت: ای محمد! کی قیامت بر پا می شود؟ به علاوه، شهرهای ما در خشکسالی فرو رفته، کی فراوانی نعمت می شود؟ و نیز هنگامی که آمدم، همسرم باردار بود، کی فرزند می آورد؟ و نیز من می دانم امروز چه کرده ام، فردا چه خواهم کرد؟ و بالاخره، من می دانم در کجا متولد شده ام، بگو ببینم در کدام سرزمین می میرم؟! آیه فوق نازل شد گفت: علم همه این امور نزد خدا است. (۱)

* * *

نکته ها:

۱ - انواع غرور و فریب!

آیات فوق، هشدار می دهد، که زرق و برق زندگی دنیا شما را نفریبد، سپس از فریب شیطان، سخن می گوید، و نسبت به آن اعلام خطر می کند، زیرا مردم چند گروهند: بعضی آن قدر ضعیف و ناتوانند، که تنها مشاهده زرق و برق دنیا برای فریب و غرورشان کافی است.

اما بعضی، که مقاومت بیشتری دارند، وسوسه های شیطان نیز باید به آن افزوده شود، و شیطان درون و برون، دست به دست هم دهند تا آنها را بفریبند، تعبیرات آیه فوق، هشدار می دهد به همه این گروهها.

ذکر این نکته نیز لازم است، که «غرور» (بر وزن جسور) به معنی هر موجود فریبنده است، و این که: آن را به شیطان تفسیر کرده اند، در حقیقت بیان مصداق واضح آن است، و الا هر انسان فریبنده، هر کتاب فریبنده، هر مقام

۱ - تفسیر «در المثنور»، طبق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۱۶، صفحه ۲۵۴.

وسوسه گر و هر موجودی، که انسان را گمراه سازد، در مفهوم وسیع این کلمه داخل است، مگر این که: مفهوم شیطان را چنان وسعت دهیم، که همه اینها را شامل شود. لذا «راغب» در «مفردات» می گوید: « «غُرور» هر چیزی است که انسان را مغرور سازد و بفریبد، اعم از مال، مقام، شهوت و شیطان، و این که: به شیطان تفسیر شده، به خاطر این است که خبیث ترین فریبندگان است».

و این که: بعضی آن را به دنیا تفسیر کرده اند، به خاطر فریبندگی دنیاست چنان که در «نهج البلاغه» می خوانیم: تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ: «می فریبد، و ضرر می زند، و می گذرد»! (۱)

۲ - فریبندگی دنیا

بدون شک، بسیاری از مظاهر زندگی دنیا، غرورآمیز و غفلت زا است، و گاه چنان انسان را به خویشتن مشغول می دارد، که از هر چه غیر آن است غافل می سازد. به همین دلیل، در بعضی از روایات اسلامی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: وقتی از آن حضرت پرسیدند: أَيْ النَّاسِ أَثْبَتُ رَأْيًا: «چه کسی از همه مردم بافکرتتر، و از نظر اندیشه ثابت تر است؟»

فرمود: مَنْ لَمْ يَغُرَّهُ النَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ تَغُرَّهُ الدُّنْيَا بِتَشْوِيقِهَا: «کسی که مردم فریبکار او را نفریبند، و تشویقهای دنیا نیز او را فریب ندهد». (۲)

ولی، با این حال، در لابلاهی صحنه های مختلف همین دنیای فریبنده،

۱ - جمله «تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ» در مورد دنیا در «نهج البلاغه» در کلمات قصار امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، حکمت ۴۱۵ آمده است.

۲ - «من لایحضره الفقیه»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۱۷.

صحنه های گویائی است، که ناپایداری جهان و تو خالی بودن زرق و برقهای آن را به روشترین وجهی بیان می کند، حوادثی، که هر انسان هوشمندی را می تواند بیدار کند، بلکه ناهوشمندان را نیز هوشیار می سازد.

در حدیثی می خوانیم: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از کسی شنید، دنیا را مذمت می کند، و آن را فریبده می شمرد، علی (علیه السلام) رو به او کرده فرمود: أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُعْتَرُ بِغُرُورِهَا، الْمُخْدُوْعُ بِأَبَاطِئِلِهَا، أَمْ تَعْتَرُ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَدُمُّهَا؟
أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟
مَتَى اسْتَهْوَتْكَ؟! أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أَمْ بِمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبِلَى؟ أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟!...

إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَ مُصَلًى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَ مَهَبُطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ...:

«ای کسی که نکوهش دنیا می کنی! در حالی که تو خود به غرور دنیا گرفتار شده ای، و فریفته باطل های آن هستی.

تو خود مغرور به دنیا شده ای، سپس از آن مذمت می کنی؟

تو از جرم دنیا شکایت داری؟ یا دنیا باید از جرم تو شکایت کند؟

کی دنیا تو را گول زده؟، و چه موقع تو را فریب داده است؟! آیا به محل سقوط پدران در دامن فنا، و یا به خوابگاه مادران در زیر خاک، تو را فریب داده است؟...

اما بدان! این دنیا جایگاه صدق و راستی است، برای آن کسی که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است، برای آن کس که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است، برای آن کس که از آن توشه بر گیرد، و محل اندرز است،

برای آن که از آن اندرز گیرد، دنیا مسجد دوستان خداست، و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الهی، و تجارتخانه اولیاء حق!...» (۱).

۳- این علوم پنج گانه مخصوص خدا است

گذشته از این که: لحن آیه فوق، حکایت از این دارد که: آگاهی از قیامت و نزول باران و چگونگی جنین در رحم مادر، و اموری را که انسان در آینده انجام می دهد، و محل مرگ او، در اختیار خداوند است و دیگران را به آن راهی نیست، روایاتی که در تفسیر آیه نیز وارد شده، این حقیقت را تأکید می کند.

از جمله در حدیثی می خوانیم: إِنَّ مَفَاتِيحَ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ وَ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: «کلیدهای غیب پنج است، که هیچ کس جز خدا نمی داند، سپس آیه فوق را تلاوت فرمود» (۲).

در روایت دیگری که در «نهج البلاغه» آمده، می خوانیم: هنگامی که علی (علیه السلام) از بعضی حوادث آینده خبر می داد، یکی از یاران عرض کرد: ای امیرمؤمنان! از غیب سخن می گوئی؟ و به علم غیب آشنائی؟

امام خندید، و به آن مرد که از طایفه «بنی کلب» بود فرمود: يَا أَخَا كَلْبٍ! لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ، وَ إِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ، وَ إِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا عَدَدَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ... فَيَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ، مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى، وَ قَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ، وَ سَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ، وَ شَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ، وَ مَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطْبًا أَوْ فِي الْجَنَّةِ لِنَبِيِّنَ مُرَافِقًا، فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ، وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهٖ

۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۳۱.

۲- «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۳۲۴، ذیل آیه مورد بحث.

فَعَلَّمْنِيهِ وَ دَعَا لِي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِي وَ تَضَطَّعَ عَلَيْهِ جَوَانِحِي:

«ای برادر کلبی! این علم غیب نیست، این فرا گرفته ای است از عالمی (یعنی پیامبر(صلی الله علیه وآله))، علم غیب تنها علم قیامت است، و آنچه خداوند سبحان در این آیه بر شمرده... و بعد از ذکر آیه شریفه فرمود: خداوند سبحان از آنچه در رحمتها قرار دارد آگاه است، پسر است یا دختر؟ زشت است یا زیبا؟ سخاوتمند است یا بخیل؟ سعادت‌مند است یا شقی؟ چه کسی آتش گیره دوزخ است، و چه کسی در بهشت، دوست پیامبران؟... اینها علوم غیبیه ای است، که غیر از خدا کسی نمی داند، و غیر از آن علومی است که خداوند به پیامبرش تعلیم کرده، و او به من آموخته است، و برایم دعا نموده که خدا آن را در سینه ام جای دهد، و اعضای پیکرم را از آن مالا مال سازد».(۱)

از این روایت، به خوبی بر می آید، که: منظور از عدم آگاهی مردم از این امور پنج گانه، تمام خصوصیات آنها است، فی المثل، اگر روزی وسائلی در اختیار بشر قرار گیرد - که هنوز آن روز فرا نرسیده است - و از پسر یا دختر بودن جنین به طور قطع آگاه شوند، باز این امر مسأله ای ایجاد نمی کند، چرا که آگاهی از جنین به آن است که تمام خصوصیات جسمانی، زشتی و زیبایی، سلامت و بیماری، استعدادهای درونی، ذوق علمی و فلسفی و ادبی، و سایر صفات و کیفیات روحی را بدانیم، و این امر برای غیر خدا امکان پذیر نیست! همچنین این که: باران در چه موقع نازل می شود؟ و کدام منطقه را زیر پوشش قرار می دهد؟ و دقیقاً چه مقدار در دریا و چه مقدار در صحرا و دره و کوه و بیابان می بارد؟ جز خدا کسی نمی داند!

در مورد حوادث فردا، و فرداها، و خصوصیات و جزئیات آنها، نیز همین

گونه است.

و از اینجا پاسخ سؤالی که غالباً در اینجا مطرح می شود، به خوبی روشن می گردد، که می گویند: ما، در تواریخ و روایات متعددی می خوانیم، ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و حتی بعضی از اولیاء الله غیر از امامان، از مرگ خود خبر دادند، و یا محل دفن خود را بیان کردند، از جمله، در حوادث مربوط به کربلا، بارها در روایات خوانده ایم، که پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا امیرمؤمنان (علیه السلام) و انبیای سلف از وقوع شهادت «امام حسین» (علیه السلام) و یارانش در این سرزمین خبر داده اند.

و در کتاب «اصول کافی» بابی در زمینه آگاهی ائمه (علیهم السلام) از زمان وفاتشان دیده می شود. (۱)

پاسخ این است: آگاهی بر پاره ای از این امور به صورت علم اجمالی - آن هم از طریق تعلیم الهی - هیچ منافاتی با اختصاص علم تفصیلی آنها به ذات پاک خداوند ندارد. و تازه همان گونه که گفتیم، همین اجمال نیز ذاتی و استقلالی نیست، بلکه جنبه عرضی و تعلیمی دارد، و از طریق تعلیم الهی است، به مقداری که خدا می خواهد، و صلاح می داند. لذا در حدیثی می خوانیم: یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: آیا امام علم غیب می داند؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ: «فرمود: نه، امام علم غیب را (ذاتاً) نمی داند، ولی هنگامی که اراده کند چیزی را بداند، خدا به او تعلیم می دهد». (۲)

در زمینه علم غیب و چگونگی آگاهی انبیا و امامان از آن، روایات فراوانی

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۲، باب ان الائمه يعلمون متی یموتون.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۰۱، باب نادر فیه ذکر الغیب.

وارد شده که در ذیل آیات مناسب از آن بحث خواهیم کرد، ولی مسلّم است: در این میان علمی وجود دارد که غیر از خدا هیچ کس از آن آگاه نیست. (۱)

پروردگارا! چشم قلب ما را به نور علوم و دانش ها روشن فرما! و گوشه ای از علم بی پایانت را به ما ارزانی دار!
خداوند! چنان فرما که زرق و برق این جهان ما را نفربید و شیطان فریبنده و هوای نفس، ما را مغرور نسازد!
بارالها! چنان کن که همواره از احاطه علمی ات به ما آگاه باشیم، و در محضرت، آنچه بر خلاف رضای تو است انجام ندهیم!

آمِنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره لقمان (۲)

۱۵ / ذی الحجه / ۱۴۰۳

۱ / ۷ / ۱۳۶۲

۱ - در کتاب «اصول کافی» روایات متعددی داریم که خداوند علمی دارد که جز او کسی از آن آگاه نیست، و علمی که به ملائکه و پیامبران و امامان تعلیم داده است، جلد اول، صفحه ۱۹۹، باب ان الائمه (علیهم السلام) يعلمون جميع العلوم التي خرجت الى الملائكة.
۲ - تصحیح: ۱۸ / ۹ / ۱۳۸۲.

سوره الم سجده

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۳۰ آیه است

تاریخ شروع

۱۶ / ذی الحجه / ۱۴۰۳

۲ / ۷ / ۱۳۶۷

نام های این سوره

معروف این است: این سوره در «مکه» نازل شده است. بعضی از مفسران هیچ یک از آیات آن را استثناء نکرده اند، ولی بعضی دیگر، آیات ۱۸ تا ۲۰ را «مدنی» می دانند، و معتقدند: این سه آیه در «مدینه» نازل شده، در حالی که، هیچ قرینه و نشانه ای در این آیات از مدنی بودن به چشم نمی خورد.

نام این سوره، در بعضی از روایات و در لسان مشهور مفسران، «سوره سجده» یا «الم سجده» است، و گاه برای مشخص ساختن آن، از سوره «حم سجده» آن را به نام «سجده لقمان» می خوانند، چرا که بعد از سوره «لقمان» قرار گرفته. در بعضی از روایات نیز از آن به «الم تنزیل» یاد شده. «فخر رازی» و «آلوسی» نیز نام سوره «مضاجع» را از جمله نام های آن ذکر کرده اند (به تناسب آیه ۱۶ این سوره، تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ ...).

فضیلت تلاوت سوره سجده

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین آمده: وَمَنْ قَرَأَ الْم تَنْزِيلًا، وَتَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ، فَكَأَنَّمَا أَحْيَا لَيْلَةَ الْقَدَرِ! «کسی که سوره «الم تنزیل» و «تبارک» را بخواند مانند آن است که شب قدر را احیا گرفته باشد». (۱)

در حدیث دیگری از امام جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) چنین نقل شده: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ السَّجْدَةِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمِعَتْهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، وَلَمْ يُحَاسِبْهُ بِمَا

كَانَ مِنْهُ، وَكَانَ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) وَأَهْلِ بَيْتِهِ:

«هر کس سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند، خداوند نامه اعمال او را به دست راست او می دهد، و گذشته او را می بخشد، و از دوستان محمد (صلی الله علیه وآله) و اهلبیتش (علیهم السلام) خواهد بود.» (۱)

از آنجا که در این سوره بحثهای گسترده ای از مبدأ و معاد، و مجازاتهای مجرمان در روز رستاخیز، و درسهای هشدار دهنده ای مربوط به مؤمنان و کافران آمده است، بدون شک تلاوت آن، - ولی تلاوتی که سرچشمه اندیشه، و اندیشه ای که مبدأ تصمیم گیری و حرکت بوده باشد، - می تواند آن چنان انسان را بسازد که مشمول این همه فضیلت و افتخار گردد، و اثر بیدار کننده اش همچون احیاء شب قدر و نتیجه اش قرار گرفتن در صف اصحاب الیمین، و رسیدن به افتخار دوستی پیامبر و آلش (علیهم السلام) گردد.

محتوای سوره سجده

این سوره، به حکم آن که از سوره های «مکی» است خطوط اصلی سوره های مکی یعنی بحث از «مبدأ»، «معاد»، «بشارت» و «انذار» را قویاً تعقیب می نماید، و روی هم رفته در آن چند بخش جلب توجه می کند:

۱ - قبل از هر چیز، سخن از عظمت قرآن، و نزول آن از سوی پروردگار عالمیان، و نفی اتهامات دشمنان از آن است.

۲ - بحثی پیرامون نشانه های خداوند در آسمان و زمین، و تدبیر این جهان دارد.

۳ - بحث دیگری پیرامون آفرینش انسان از «خاک» و «آب نطفه» و «روح

الهی» و اعطای وسائل فراگیری علم و دانش، یعنی چشم و گوش و خرد، از سوی خداوند به او می باشد.

۴ - بعد از آن از رستاخیز و حوادث قبل از آن، یعنی مرگ و بعد از آن یعنی سؤال و حساب سخن می گوید.

۵ و ۶ - بحثهای مؤثر و تکان دهنده ای از بشارت و انذار دارد، مؤمنان را به جنۃ المأوی نوید می دهد، و فاسقان را به عذاب آتش تهدید می کند.

۷ - به همین مناسبت، اشاره کوتاهی به تاریخ بنی اسرائیل و سرگذشت موسی (علیه السلام) و پیروزی های این امت دارد.

۸ - و باز به تناسب بحث بشارت و انذار، اشاره ای به احوال گروهی دیگر از امتهای پیشین، و سرنوشت دردناک آنها می کند.

۹ و ۱۰ - بار دیگر به مسأله «توحید و نشانه های عظمت خدا» باز می گردد و با «تهدید دشمنان لجوج» سوره را پایان می دهد.

به این ترتیب، هدف اصلی سوره، تقویت مبانی ایمان به مبدأ و معاد، و ایجاد موج نیرومندی از حرکت به سوی تقوا، و بازداري از سرکشی و طغیان، و توجه به ارزش مقام والای انسان است، که مخصوصاً در آغاز حرکت اسلام، و در محیط «مکه» فوق العاده لازم بوده.
